

فهرست

امکال

مجموعه فقه در کتاب

افشا
م

www.KetabFarsi.com

تقدیم بهرادران و خواهران رزمنده ای که در سخت‌ترین
شرایط اختنای پرچم مبارزه قهرآ میزرا در ایران برافراشته اند . . .
و قهرمانانه با قهر ضد انقلابی پنجه درافکنده اند . . .
تقدیم به سازمانهای چریکی ایران . . .
تقدیم به همه مارکسیست‌های اصیل و متعهد .

نقش قهر در تاریخ

اثر: ف - انگلس

فهرست

۱	سرآغاز
۴	فصل ۱
۱۳	فصل ۲
۲۳	فصل ۳
۳۵	فصل ۴
۹۸	فصل ۵
۱۰۰	توضیحات

سیر آفتاب

نوشته حاضر بخشی است از اثری که انگلس در نظر داشت درباره "نقش قهر در تاریخ" بنویسد ولی ناتمام ماند. در دهه نهم سده نوزدهم، انگلس از طرف سوسیال دموکراتها تشجیع و تحریض شد که فصل پر ارزش "تئوری قهر" از کتاب "آنتی دورینگ" را برای انتشار جداگانه ای به زبان آلمانی تدوین کند. انگلس عقیده داشت که تجدید چاپ آن بخشهایی و با بضمیمه ترجمه اثری از او "تخیل" که به زبان روسی انتشار یافته بود، برای چاپ به زبان آلمانی بسنده نیست بلکه افزودن قسمتی که از نظر تئوریک با تازه ترین مراحل تاریخی منطبق باشد، ضرورت قطعی دارد.

در اواخر سال ۱۸۸۶ برای نخستین بار طرح این کار ریخته شد. طرح اولیه چنین بود که سه فصل "تئوری قهر" از بخش دوم "آنتی دورینگ" را که طی آن از یکسو تئوری قهر دورینگ مورد انتقاد انگلس قرار گرفته و از سوی دیگر نظرات مارکسیستی درباره تاثیر متقابل اقتصاد و سیاست را مطرح میساخت، برای چاپ جداگانه ای آماده گردد. علاوه بر آن در نظر گرفته شده بود که دو فصل "اخلاق و دادگری حقایق جاودان" و "اخلاق و دادگری برابری" از قسمت اول "آنتی دورینگ" بار دیگر مورد نقد و بررسی قرار داده شود و به سه فصل دیگر ضمیمه گردد.

طرح دوم که تا دسامبر ۱۸۸۷ کامل شد و قطعیت یافت مبنی بر این بود که: جزوهای که بطور اختصاصی برای خوانندگان آلمانی در نظر گرفته شده بود، تنظیم گردد. طی این طرح گذشته از پیشگفتار و سه فصل از "آنتی دورینگ" درباره "تئوری قهر" فصل پنجمی نیز بر اساس نمونه هایی از تاریخ آلمان در سالهای بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۸۸، پیش بینی شده بود که "مجموعه سیاست بیستارکی" را از نقطه نظر تئوریکهای اساسی فصول اول تا سوم بصورت مشخصی مورد نقد و بررسی دقیق قرار می داد.

پس از مرگ انگلس (۱۸۹۵) در میان ماترک او پاکت بزرگی یافت شد که روی آن نوشته شده بود "تئوری قهر". محتوی این پاکت عبارت بود از سه فصل "آنتی دورینگ" با حواشی و یادداشتهای چندی درباره مسائل جداگانه؛ همچنین دستنویس فصل چهارم و طرحی برای پیشگفتار. گذشته از اینها تقسیم بندی و عنوان بخشهای فصل پنجم که تا کامل ماند و نیز یادداشتهای تئوریک از تاریخ آلمان در دهه هشتم و نهم قرن نوزدهم بویژه یادداشتهایی از کتاب گستانتمین بول (Bulle) بنام "تاریخ جدیدترین عصر ۱۸۱۵-۱۸۸۵". دستنویس نیمه کاره فصل چهارم و همچنین طرح پیشگفتار و یادداشتهای کمی از تقویم

تاریخ نخستین بار بوسیله ادوارد برنشتاین^(۱) به ناصحت بیست و پنجمین سالگرد بنیانگذاری امپراتوری جدید آلمان در سال ۱۸۷۱ انتشار یافت. بین اشتاین بهنگام انتشار این قسمت (۱۸۹۶) بلوونویس نوشته خطی انگلس سروکار نداشت، بلکه فقط دست نویس اصلی را در اختیار داشت. او آن یادداشتها را از هم مجزا نمود و به بخش‌های مختلفی تقسیم کرد و بدخواه خود عناوینی برای تقسیم بندی جدید برگزید، حاشیه‌هایی بر آن افزود و حتی در متن اصلی دست برد. گناه فقدان بخشی از دست‌نویسها، ظاهراً بگردن برنشتاین است.

بهر صورت همین اثر با همه دستکاریهای برنشتاین برای ترجمه و انتشار بزبانهای فرانسه، ایتالیائی و روسی مورد استفاده قرار گرفت و ترجمه فرانسه آن ماخذی بود که لنین برای مطالعات خود در اختیار داشت.

برای نخستین بار این اثر انگلس به منای متن دست نویس خود انگلس در سال ۱۹۳۷ بوسیله انستیتوی مارکس-لنین-لنین بزبان روسی انتشار یافت. در این ترجمه نه تنها همه تغییراتی که بوسیله برنشتاین در آن بعمل آمده بود اصلاح شدند بلکه عنوانها نیز منطبق با سبک نگارش شیوه بیان انگلس تنظیم شدند.

طرح تقسیم بندی و عنوان بخشهای فصل چهارم و یادداشتهای تقریبی تاریخ آلمان در دهه هشتم و نهم قرن نوزدهم، نخستین بار در سال ۱۹۴۸ به منای دست نویس اصلی به ترجمه روسی این کتاب افزوده شد.

آنچه را ما برای "سرآغاز" برگزیدیم از توضیحات آخر کتاب اخذ کرده ایم و در اینجا لازم است یاد آور شویم که "طرح تقسیم بندی و عنوان بخشهای فصل پنجم" را که ما در پایان کتاب عیناً نقل کرده‌ایم، از این نظر میتواند مفید واقع شود که برای تنظیم يك اثر انگلس چگونه نخست فصول مختلف را بر اساس وقایع مهم تاریخی طرح کرده و آن نگاه برای مستند ساختن هر بخش آن، به جست‌وجو و گردآوری مطالب میبرد اخته است. این امر بویژه اینک که کوششهای تازه ای برای تنظیم آثار تحقیقی درباره شرایط کنونی کشور ما آغاز شده است، میتواند نمونه و سرمشق بسیار آموزنده و گرانبهائی باشد. ما از ذکر "یادداشتهای تقریبی تاریخ آلمان در دهه‌های هشتم و نهم سده نوزدهم" که انگلس آنها را برای تنظیم فصل آخر کتاب فراهم آورده بود، خود داری کردیم، زیرا این قسمت عمدتاً برای خوانندگان آلمانی میتوانست مفید باشد و در روشنگردن محتوی کتاب نقش مهمی نخواهد داشت. در عوض پاره ای از ملاحظاتی که در متن در داخل دو گوشه [] آورده شده اند،

باختصار در پایان کتاب نقل کرده ایم چون بگمان ما آگاهی بر این ملاحظاتی برای خواننده فارسی زبان بسیاری از ابهامات و ناآشنائی‌ها بتاریخ اروپائی ذکر شده را تا حدودی بر طرف میکند. علاوه بر این مترجم با استفاده از فهرست اسامی مذکور در کتاب در پایان هر صفحه توضیحات مختصری در باره آنها داده است و بخاطر تلفظ صحیح این اسامی از حروف لاتین استفاده کرده است. برخی از توضیحات زیر صفحه نیز بوسیله مترجم افزوده شده اند که از نظر حفظ رسم امانت در ترجمه همه جا با "توضیح مترجم" افزوده شده است.

در جاهایی که برای ترجمه به فارسی مورد استفاده قرار گرفته است برای نخستین بار مجموعه کامل قطعات مختلف این اثر آورده شده اند.

x

x

در اینجا ما خود را ناچار می بینیم که برخلاف تعادلی درونی مان بدکر ننگه ای ببرد ازیم.

کوششهای جسته گریخته ای که اینجا و آنجا برای ترجمه آثار کلاسیک مارکسیستی بعمل میاید گرچه نمایان توجه و در خور تشویق و تقدیر فراوان میباشد، فی نفسه اقدام کاملاً مثبتی بوده و راهگشای پرورش نسلی تواند بود که میگویند با این آثار خون خورشید و اشتباهات گذشته را جبران کند ولی با کمال تأسف باید گفت که در موارد بسیاری مبری از "اعمال نظرهای خاصی" نبوده است. مقصود از اعمال نظر خاص این نیست که در ترجمه بسبک بین اشتاین دست برده شده باشد بلکه منظور مقدمه هائیت که بر این آثار مینگارند و با اشارات و کنایات خورده حسابهای خصوصی خود را تسویه میکنند، چیزی که ما لانه تنها بحرمت این آثار پرازش و کم نظیر مارکسیستی بلکه بشنون همه مارکسیستهای متعهد لطمه وارد میاورد و گاه نیز چنین بنظر میرسد که حتی در انتخاب آثار کلاسیک مارکسیستی برای ترجمه بزبان فارسی مقاصد خاص و خورده حسابها بیشتر مطرح نظر بوده اند تا نیاز مبرم جامعه کنونی ما باین آثار جاودانی. و این برآستی جای بسی تأسف است. امید داریم که این یاد آوری صمیمانه و بهیچا از طرف همه کسانی که خود را پای بند اصول و معتقد به کتب عالی مارکس-انگلس-لنین میدانند و میگویند که با ترجمه آثار کلاسیک مارکسیستی در پرورش علمی و منطقی نسل حاضر فعالانه شرکت جویند، مورد قبول قرار گیرد.

*

ترجمه فارسی کتاب حاضر از روی متن آلمانی انتشارات دیتر پرلن ۱۹۷۲ میباشد. این ترجمه توسط موسسه ما انجام گرفته است و مسئولیت آن بعهد ماست. سازمان های جبهه ملی ایران خسار ج از کشور (بخش خاور میانه) مسئولیت پخش این کتاب را بعهد نگرفتند. نظرات، تصحیحات و کمهای خود را از طریق سازمانهای جبهه ملی برای ما ارسال دارید.

آوریل ۷۶

موسسه انتشارات سیاهکل

نقش قهر در تاریخ

فصل اول

"در سیستم من، رابطه سیاست عمومی با شکل بندیهای فوق اقتصادی بدانگونه قاطع و در ضمن بدانگونه مخصوص بخود مشخص شده است که يك توضیح خاص درباره آن برای تسهیل مطالعه بیورد نخواهد بود. شکل بندیهای مناسبات سیاسی اساس تاریخ استواربستگی های اقتصادی فقط يك تاثیر و با يك حالت ویژه بوده و باین جهت هم ارمقائقی طراز دوم میباشند. برخی از سیستم های نوین سوسیالیستی که موقعیت های اقتصادی را با فرغ قرار دادن امور سیاسی همراه میسازند، مناسبات کاملاً وارونه ای را که جلوه چشم گیری دارند - اصل اساسی قرار میدهند. باری این تاثیرات طراز دوم بهر حال فی نفسه موجود بود و در حال حاضر بیشتر قابل لمس میباشند (۱)، ولی عامل ابتدائی باید در قهر بلا واسطه سیاسی جستجو گردیدند. عدد تا در يك قدرت غیر مستقیم اقتصادی."

(در سهای فلسفی، صفحه ۲۳۰-۲۳۱، اثر دورینگ، چاپ ۱۸۷۵، لایپزیک)

"نقل از توضیحات آخر کتاب"

و همچنین در جای دیگر آقای دورینگ از این نقطه حرکت میکند که :

"موقعیت های سیاسی علل تعیین کننده وضع اقتصادی میباشند و رابطه عکس آن فقط يك تاثیر متقابل طراز دوم را بیان میکند. . . . کسانی که دسته بندی سیاسی را نسبت به خاطر نفس عمل بلکه صرفاً بعنوان وسیله ای بمنظور تغذیه، مبدأ حرکت قرار میدهند، هر قدر هم سوسیالیست افراطی و انقلابی جلوه کنند معیناً يك ارتجاع پنهانی را در وجود خود مخفی کرده اند."

(در سهای اقتصاد ملی و اجتماعی . . . صفحه ۲۳۰-۲۳۱ اثر

دورینگ، چاپ ۱۸۷۶، لایپزیک. نقل از توضیحات آخر کتاب)

اینست تئوری آقای دورینگ (۲) که در اینجا و بسیاری جاهاى دیگر بسادگی عنوان شده و بعبارت دیگر بصورت حکم مطرح میشود. در سه جلد قطور کتاب هیچ کجا برای اثبات این نظریه و یا در رد نظر مخالف کوچکترین کوششی بعمل نیامد و سخنی نرفته است. و اگر دلائل اثبات

(۱) از نظر دورینگ: قابل رویت.

(۲) Karl Eugen Dühring (۱۸۲۳-۱۹۱۲) فیلسوف و اقتصاد دان آلمانی.

او نما بنده سوسیالیزم خورده بود و در دانشگاه برلین تدریس میکرد.

بسیار سهل و ساده نیز می بودند باز هم آقای دورینگ دلائلی برای اثبات بها ارائه نمیدادند. موضوع
 قهلا بوسله ماجرای مصیبتی که ضمن آن روبین سون، فرای تاگ را ببردگی در آورده بود - ثابت شده
 است. این یک عمل قهرآمیز و بنا بر این یک عمل سیاسی بود. و از آنجا که این ببردگی گرفتن نقطه
 آغاز واقعیت اصلی تمام تا ریخ گذشته را تشکیل میدهد و آنرا بگشاه کبیره بی عدالتی آلوده است در
 واقع بدینگونه که این امر در دوره های بعدی فقط ملا بمرشد و با شکالی از وابستگی غیر مستقیم اقتصادی که
 بیشتر غیر مستقیم بودند در آمد و از آنجا که تمام مالکیت های قهری "کفناکتوت" با اعتبار خود باقی
 مانده اند، به همین ترتیب بر پایه این ببردگی گرفتن اولیه قرار دارند واضح است که باید همه بدیده های
 اقتصادی را بر اساس عمل سیاسی یعنی قهر توضیح داد. و آنکس که این برایش پسندیده نیست
 بکمر جمع پنہا نی است.

برای آنکه این نظریه را آنگونه مخصوص بخود تلقی کنیم - چیزی که بهیچوجه صحت ندارد -
 لازم است توجه داشته باشیم که باید لااقل با اندازه آقای دورینگ از خود را ضی با شیم. این تصور که
 گویا اقدامات سیاسی عمده و دولتی تعیین کننده تلخ میباشند، با اندازه خود تا ریخ نویسی قدیمی
 استوعلت اصلی آنستکه در پشت پرده این تجلیات پر سرو صدا سازتکا ملر آ رام صورت گرفته و حقیقتا
 به پیش سوق دهنده خلقها - برای ما اینقدر کم محفوظ مانده است. این تصور بر تمام درک تاریخی
 گذشته مستولی بوده و تازه بوسله تاریخ نویسان بورژوازی فرانسه در دوران احیای سلطنت (۲) اثرهای
 به پیش بر آن وارد آمد. در این رابطه آنچه که جنبه "مخصوص بخود" دارد فقط اینست که آقای دورینگ،
 باز از همه اینها هم چیزی نمیداند.

از این گذشته، برای یک لحظه فرض می کنیم که در این باره حق بجانب آقای دورینگ است
 و میتوان تمام تاریخ گذشته را به ببردگی گرفتن انسانها توسط انسانها "نسبت داد" بدینگونه هنوز
 هم باصل مطلب نرسیده ایم، بلکه ابتدا این سؤال مطرح میشود که چگونه روبین سون با این نتیجه
 رسید که فرای تاگ را ببردگی در آورده؟ آیا صرفا بخاطر تفریح؟ نه بهیچوجه. برعکس می بینیم که
 فرای تاگ "بعنوان برده یا صرفا ابزاری در خدمت اقتصادی تحت فشار قرار میگردد و همچنین درست
 تنها بمثلها هزارگاری معاشش تا مین میشود." روبین سون فرای تاگ را فقط با این جهت ببردگی

(۱) خلاصه داستان روبین سون چنین است. ضمن یک مسافرت دریا کشتی روبین سون میشکند
 و مجبور باقامت در جزیره ای میشود. او در آنجا یکی از ساکنان جزیره را اسیر کرده، بخدمت خود در
 می آورد و اسم او را فرای تاگ میگردد. توضیح مترجم.

(۲) Restoration در اصل بمعنی احیاء و مرمت است و در اصطلاح سیاسی باحیای
 سلطنت خاندان بوربون در فرانسه اطلاق میشود (از زمان شکست قطعی ناپلئون اول در ۱۸۱۵ تا
 ۱۸۳۰ که سلطنت این خاندان در اثر انقلاب منقرض گردید).

در آورد تا فرای تاك بخاطر استفاده روپین سون کار کند . حالا روپینسون چگونه ^{میزان} از کار فرای تاك
 بنفع خود استفاده ببرد؟ تنها باین وسیله که فرای تاك بوسیله کار خود مقدار آزاده بیشتری
 را از آنچه که روپین سون باید با و بدهد تا قادر بکارها شده تولید میکند . بنا براین روپین سون
 برخلاف دستور مؤ که آقای دورینگ با ببردگی گرفتن فرای تاك موجب شد که دسته بندی
 سیاسی نه بخاطر نفس عمل بلکه صرفاً بعنوان وسیله ای برای تغذیه مبدأ حرکت قرار گیرد .
 و حالا باید خودش ببینند که چگونگی نیاز پس از باب و استنادش دورینگ بر مبنای بد.

بنا براین، مثال کودکا نه ای که آقای دورینگ شخصاً کشف کرده است تا قهر را
 بعنوان اصل اساسی تاریخ بنا ثبات برساند ثابت میکند که قهر فقط وسیله است و برعکس نفع اقصای هدف
 است. بهمان اندازه که هدف نسبت بوسیله ای که برای آن بکار برده میشود، "اساسی تر"
 است بهمان اندازه نیز در تاریخ جنبه اقتصادی مناسبات در مقابل جنبه سیاسی مناسبات تاریخ
 اساسی تر می باشد . بنا براین، این مثال درست عکس چیزی را که باید با ثبات برساند، ثابت
 میکند - چه در مورد روپین سون و فرای تاك وجه در تمام مواردی که تا کنون با آقای و
 بوردگی سروکار داشته اند . برای آنکه سبک شیوای آقای دورینگ را مورد استقاده قرار
 داده باشیم باید بگوئیم که بزرگوغ کشیدن همواره "وسیله ای بمنظور تغذیه"
 (بمعنای عام این قصد تغذیه) بوده است . و هرگز در هیچ کجا "بخاطر نفس عمل"
 دسته بندی سیاسی مرسوم نبوده است . باید آقای دورینگ بود، تا بتوان تصور
 کرد که در دولت مالیاتها فقط "ناثیراتی طراز دوم" میباشند و با آنکه دسته بندی
 سیاسی امروزه بهر روزی مسلط و پرولیتاریا تحت سلطه فقط بخاطر نفس عمل وجود
 دارند و نه "بمنظور تغذیه" - بورژواهای حاکم - یعنی سود جوئی
 و انباشت سرمایه .

حالا برگردیم بسراغ دو مورد مورد نظرمان . روپین سون "باشمنبری"
 کسبه در دست دارد فرای تاك را ببرد خود می سازد ولی برای انجام اینکار روپین سون
 بچیز دیگری سوای شمشیر هم احتیاج دارد . برای برده دار فقط داشتن برده بتنهائی کافی
 نیست . برای آنکه بتوان از برده استفاده کرد، باید دو چیز در اختیار داشت: اول ابزار
 و وسائل کار برده و دوم حد اقل وسائل تامین معاش ضروری او . بنا براین قبل از آنکه برده داری
 امکان پذیر گردد، باید مرحله مشخصی از تولید فرا رسیده و درجه معینی از نابرابری در تقسیم،
 پیش آمده باشد و برای آنکه کار برده، شیوه تولیدی مسلط در کل جامعه گردد افزایش هرچه بیشتر تولید

تجارت و انداختن ثروت، مورد احتیاج خواهد بود. در جوامع اشتراکی ابتدائی دیرینه با مالکیت جمعی (مردم) بر زمین، برده داری یا اصلاً وجود نداشت یا آنکه نقش بسیار ناچیزی را بازی میکرد. در شهر ^{دهقانیه} اولیه روم نیز بدینگونه بود ولی برعکس وقتی روم يك " شهر جهانی " شد و هر چه بیشتر، املاك اينجا به دست يك طبقه بسیار متول مالک که از نظر تعداد در اقلیت کوچکی بود - افتاد، آنوقت جمعیت بردگان جا نشین جمعیت دهقانی شد. *

اگر در زمان جنگهای ایران (۱)، تعداد بردگان در کورینث (۲) ۶۰ هزار و در اجینا (۳) ۴۷۰ هزار نفر رسید و به نسبت هر يك از مردم آزاد، ده نفر برده یافت می شد، پس علاوه بر قهر چیز دیگری نیز لازم بود یعنی هنر و صنایع دستی بسیار تکامل یافته و يك تجارت گسترش یافته. برده داری در مالک متحده آمریکا کمتر بر قهر استوار بود تا به صنعت نساجی انگلستان. در سرزمین هائی که پنجه حمل نماید و یا در نقاطی که مانند ایالات همجوار، برای ایالات پنجه کار، برده تربیت نمیکردند، برده داری خود بخود وبدون توسل بقهر از میان رفت. صرفاً باین علت که مقرون بصرفه نبود. بنابراین وقتی آقای دورینگ مالکیت امروزی را يك مالکیت قهری می نامد و آنرا:

« آنجا که شکل عده تولید برده داری باشد، کار بصورت فعالیت بردگی یعنی محرومیت از آزادی در می آید. باین وسیله راه بیرون آمدن از چنین شیوه تولیدی، مسدود میگردد، در حالیکه از طرف دیگر تولید تکامل یافته تر، خود را در سیستم برده داری محصور شده می بینند و مجبور به از میان بردن آن می گردند. بر اثر این تضاد، هر گونه تولیدی که به سیستم برده داری وجوامعی که بر اساس آن بوجود آمده باشند، مضمحل خواهند شد. در بیشتر موارد، راحل، بوسیله تحتانقیار کشیدن قهرآمیز اجتماعات فرسوده تر به دست دیگران یعنی قویترها صورت میگیرد: " یونان بوسیله مقدونی ها و سپس رومیها " تا وقتی که خود این اجتماعات نیز متکی ببرده داری باشند بدینصورت فقط مرکز قدرت تغییر مکان میدهد و پروسه در مراحل بالاتری تکرار میشود تا آنکه سرانجام " روم " بوسیله خلقی که فرم دیگری از تولید را جانشین برده داری می نماید، اشغال گردد. و یا آنکه برده داری اجباراً یا داوطلبانه از میان برداشته شود و آنوقت شیوه تولیدی که تا کسوت وجود داشته است، از بین میرود. مثل آمریکا که کشتاقطعی جا نشین کشاورزی وسیع شد. یونان نیز اینگونه بر اثر برده داری منهدم شد و به کلام ارسطو: معاشرت با بردگان اخلاق مردم را تنزل میدهد، صرفت نظر از اینکه برده داری کار کردن را برای مردم غیر ممکن میسازد. بردگان خانگی، آنطور که در مشرق زمین است، موضوع دیگری است:

- در اینجا برده داری مستقیماً شالوده تولید را بوجود نمیآورد، بلکه بطور غیر مستقیم بعنوان بخشی از خانواده است وبدون سرو عدا در خانواده جا می افتد (کنیزان حرم).
- (۱) منظور جنگهای ایران و یونان در زمان هخامنشیان است.
- (۲) Korinth شهر باستانی معروف یونانی که در جنوب غربی شهر کنونی کورینتوس قرار داشته.
- (۳) Aegina جزیره یونانی که بین آتیکا و پله یونس واقع میباشد.

"اشکالی از حکومت که نه فقط بر اساس معروف ساختن سایر انسانها، از مصرف
وسایل طبیعی برای زیستن، بلکه همچنین آنچه که براتب محترمت - بر اساس پیوغ
کشیدن انسانها برای خدمت بردگی - بنیاد نهاده شده."

معرفی میکند، باین ترتیب همه مناسبات را وارونه قرار میدهد. پیوغ کشیدن انسان برای بردگی -
در همه اشکال مختلفش ضوط بر آنستکه فرد تحت انقیاد درآورنده که صاحب ابزار کاری باشد که بوسیله
آنها بتواند فرد تحت انقیاد درآورنده را مورد استفاده قرار دهد و در سیستم برده بردگی
همچنین ضوط به در اختیار داشتن آذوقه ایست که بوسیله آن بتوان بردگان را در قید حیات نگه
داشت. بنابراین در هر صورت داشتن ثروت معینی که بالا تر از حد متوسط باشد، ضروری است.

این [ثروت] چگونه بوجود آمده است؟ بهتر تقدیر واضح است که این [ثروت] میتواند بوسیله
غارت یعنی با قهر بدست آمده باشد. ولی این بهیچوجه امر الزام آوری نیست. این [ثروت] میتواند
از راه کار، دزدی، سوداگری و تقلب بدست آمده باشد. حتی این ثروت باید قبلاً بوسیله کار حاصل شده
باشد تا بتواند مورد غارت قرار گیرد.

در تاریخ، مالکیت خصوصی بهیچوجه بعنوان نتیجه غارت و قهر بدیدار نشده است. برعکس از
زمان جوامع اشتراکی اولیه همه خلقهای با فرهنگ، مالکیت خصوصی - ولو محدود باشیا - مشخصی وجود داشته
و در دین همین جوامع - ابتدا در مبادله با بیگانگان - بصورت کالا، تکامل یافت. هر قدر فرآورده های
جوامع بیشتر شکل کالائی بخود بگیرند یعنی هر چه کمتر از جانب خود تولید کنند مصرف شوند و هر چه
بیشتر بمنظور مبادله تولید گردند - هر قدر مبادله شکل تقسیم کار ابتدائی را در دین این جوامع بیشتر
در تنگا قرار دهد، بهمان اندازه میزان ثروت یکایک اعضای این جوامع نابرابرتر میشود، بهمان اندازه
مالکیت دسته جمعی بر زمین ظرف تر مدفن میگردد، بهمان اندازه جامعه اشتراکی اولیه سریع تر
باستقبال استبداد خود به یک روستای اقطاعی می نتابد. حکومت مطلقه شرقی و تسلط تغییر
خلقهای بادیه نشین اشغالگرافاتس نتوانست در طول هزاران سال آسیی باین جوامع وارد آورد،
ولی تخریب تدریجی صنایع خانگی ابتدائی آنها، بر اثر رقابت فرآورده های صنایع بزرگ، هر چه بیشتر
آنها را باضعلال می کشاند. در آنجا نیز همانند تقسیم املاک مزروعی مشترك "در پایان" در موزل و هوخ
والد که اینک در جرمان است، سخنی از قهر در میان نیست و دهقانان اینرا درست در انطباقی با
منافع خود میدانند که مالکیت خصوصی بر املاک مزروعی، جانشین مالکیت دسته جمعی گردد. حتی تشکیل
یک دستگاه شرافسی ابتدائی همانطور که در میان کلت ها (۱)، ژرمن ها و در مناطق پنجسود هند

بر اساس مالکیت ارضی مشترک، پیش آمده است بهیچوجه ابتدا بساکن بر قهر استوار نبود بلکه —
 و او طلبانسه و بر اساس رسم و عادت بوجود آمده است . مالکیت خصوصی — در هرکجا که بوجود آمده —
 در نتیجه تغییر در ضایعات تولید و مبادله، به نفع افزایش تولید و توسعه وسائل حمل و نقل و بنا بر این
 به علل اقتصادی، صورت گرفت و در این میان قهر اصلاحی ناشی از بازی نمیکند . واضح است که ضابطه مالکیت
 خصوصی بایستی قبلا وجود داشته باشد تا فارتگر بتواند اموال دیگران را بمتعلق خود در آورد و
 [بدیهی است] که قهر در واقع وضع قلمك را تغییر میدهد ولی نمیتواند فی نفسه مالکیت خصوصی بوجود
 آورد .

اما برای توضیح بزیر یوغ کشیدن انسانها به بیکاری، در جدیدترین فرم آن یعنی کسار
 مزدوری، نه احتیاج به قهر است و نه مالکیت قهری .
 قبلا ذکر کردیم که قهر چه نقشی در اصلاح جوامع اشتراکی بدوی یعنی در تعیین مستقیم
 یا غیر مستقیم مالکیت خصوصی، تبدیل محصول کار به کالا و تولید آن نه بخاطر مصرف شخصی بلکه برای
 مبادله بازی می کند . ولی اکنون مارکس در " سرمایه " بوضوح ثابت کرده است — و آقای دوربینگ
 از آن پرهیز میکند که حتی در يك کلمه بآن اشاره کند — که در يك درجه معینی از تکامل، تولید کالایی
 مبدل به سرمایه داری می شود، و اینکه در این مرحله " قانون تعاحب یا قانون مالکیت خصوصی که منکی به
 تولید کالا و گردش کالا میباشد — بوسیله مالکیت گریز ناپذیر و رونی خود بخلاف خود، تبدیل میشود:
 مبادله اشیا هم ارزش که بعنوان اقدام اولیه تظاهر کرد، آنقدر دستخوش تغییر شد که فقط بصورت ظاهر
 تعادل انجام میگردد، باین ترتیب که اول بخشی از سرمایه که در مقابل نیروی کار مبادله میشود، خود فقط
 قسمتی از محصول کار دیگرانست که بدون برابری ارزش تعاحب شده است و ثانیاً از طرف تولید کننده آن،
 یعنی کارگر، نه تنها باید جبران شود بلکه باید اضافه تولید "سور پولوس" تازه ای جبران گردد . . .

ابتدا بنظرمان چنین میرسد که ط لکیت بر اساس کار خود منحصر یا به گذاری شده است . . .
 اینک (در پایان انکشاف مارکس) مالکیت از نظر سرمایه دار بعنوان حقی برای تعاحب
 کار بدون اجرت دیگران و از نظر کارگر بعنوان عدم امکان تعاحب چیزی که خود او تولید
 کرده است، تجلی میکند . تمیز دادن میان مالکیت و کار نتیجه ضروری قانونی می شود که
 ظاهراً از ماهیت آن منشاء گرفته است، " (۱) عبارت دیگر : حتی اگر ما امکان همه
 فارتگرها همه اعمال قهر ها و همه تعادلات را از میان ببریم و اگر فرض کنیم که کلیه مالکیت —
 های خصوصی در اصل بر اساس کار شخصی صاحبان آنها استوار بوده و در تمام مسیر دور

(۱) سرمایه، مارکس، جلد اول و آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۳، صفحه ۶۰۹ — ۶۱۰ .

و در از بعدی فقط ارزشهای مساوی متقابلاً مبادله شوند، معیناً در جریان ادامه تولید و مبادله الزاماً مبرسیم به :

شیوه کنونی تولید سرمایه داری، انحصار وسائل تولید و مایحتاج زندگی در دست يك طبقه قلیل العده، تحت ستم قرار دادن دیگران - طبقه ای که اکثریت عظیمی را تشکیل میدهد - یعنی پرولتاریای تهی دست، تغییر متناوب شیاد اننتولید و بحران تجارتنی و تمام هرج و مرج کامل کنونی تولید .

تمام این جریانات بدلائیل صرفاً اقتصادی توضیح داده میشود بدون آنکه حتی یکبار هم غارت قهر دولت و یا يك دخالت سیاسی ضروری بوده باشد . در اینجا نیز " مالکیت قهرآ میز " صرفاً بعنوان جمله پردازي باوه سرانه ای در آمدناست که می بایست بر نقصان تفاهم در جریان واقعی امور سرپوشنگدارد . این جریان - به بیان تاریخی - تاریخ تکامل بورژوازی است . اگر " موقعیت های سیاسی علت تمهین کننده و وضع اقتصادی هستند " پس بورژوازی مدین نباید در مبارزه علیه فئودالیسم رشد و تکامل یافته باشد بلکه میبایستی فرزند پانپرورده ای باشد که او [فئودالیسم] را و طلباه آ فرسوده است . همه میدانند که مخالف این، اتفاق افتاد . بورژوازی که در ابتدا خراج گذار اشراف فئودالی بود - لاین دسته تحت ستمی که از انواع مختلف فرمانبرداران، خادمان و وابستگان به فئودالها بوجود آمده بود - در يك مبارزه مداوم علیه اشراف مواضع قدرت را یکی بعد از دیگری تسخیر کرد و سرانجام در تکامل یافته ترین کشورها، بجای آن حکومت را در دست گرفت . در فرانسه باین نحو که اشراف را مستقیماً سرنگون ساختند و انگلستان بآن صورت که هر چه بیشتر آنها را بصوف بورژوازی کشاند و از وجود آنها برای تزئین خود استفاده کرد .

او چگونه موفق بانجام این کار شد ؟ صرفاً بوسیله تغییر وضع اقتصادی " که موقعیت های سیاسی را دیر یا زود، را و طلباه یا بوسیله مبارزه بدنیال خود آورد . مبارزه بورژوازی علیه اشراف فئودالی، مبارزه شهر علیه روستا است، مبارزه صنعت علیه مالکیت ارضی است، مبارزه اقتصاد پولی علیه اقتصاد طبیعی است . و سلا حهای قاطع بورژوازی در این مبارزه رشد صنعت بود که از صورت ابتدائی کارگاههای صنایع دستی به مانوفاکتوری در حال ارتقاء بود و همچنین توسعه بازرگانی که بطور مداوم افزایش قدرت اقتصادی را موجب میشد . در تمام طول این مبارزه قهر سیاسی در اختیار اشراف بود - باستانی یک دوره که قدرت سلطنتی، بورژوازی را علیه اشراف مورد استفاده قرار داد تا با يك رسته راه رسته دیگر راسد کند، ولی از آن لحظه که بورژوازی - اوتظر سیاسی هنوز بی توان - بر اساس قدرت رشد یا بند ه

اقتصاد پیش شروع بخطرناک شدن کرده دستگاه سلطنتی بار دیگر با اشراف متحد شد و باین وسیله موجب بروز انقلاب بورژوازی-ابتدا در انگلستان و سپس فرانسه - شد. "موقعیتهای سیاسی" در فرانسه بدون تغییر باقی مانده بودند درحالیکه وضع اقتصادی "رشیدی سریعتر از آن داشت. از نظر مقام و منصب سیاسی اشراف همه چیز بودند و بورژواها هیچ ولی از نظر وضع اجتماعی بورژواها اکنون مهمترین طبقه کشور بودند، درحالیکه اشراف تمام مناصب اجتماعی خود را از دست داده بودند و از طریق درآمد هایشان، مخارج مناصب از دست رفته را تامین میکردند. قضیه بهمین جا تمام نمیشود: بورژوازی در آن فرم های سیاسی فتووالی محصور مانده که نه تنها تولید مانوفاکتوری بلکه حتی تولید صنایع دستی نیز از دستها قبل، در چهارچوب آن نمی گنجید و علیرغم هزاران نوع حق امتیازات صنعتی و گمرکهای محلی و منطقه ای که اشکالات و قید و بند های بزرگی در راه تولید شده بودند، از حدود آن [فرمهای سیاسی فتووالی] پافرا تر گذشته بود. انقلاب بورژوازی باین موضوع پایان داد. ولی نه بنا بر اصل آقای دورینگ - مبنی بر اینکه وضع اقتصادی خود را با موقعیت های سیاسی تطبیق میدهد - و این درست همان کاری است که اشراف و دستگاه سلطنتی سالها، بیپرده بخاطر آن تلاش کرده بودند - بلکه برعکس باین صورت که [بورژوازی] بنجلای پوسیده قدیمی را بدور ریخت و "موقعیتهای سیاسی" ای را بوجود آورد که "وضع اقتصادی" جدید میتواند در چهارچوب آنها بگنجد و تکامل یابد و او در این انصر سیاسی و حقوقی مناسب بطور درخشانی تکامل یافت. آنچنان درخشان که بورژوازی از موقعیتی که اشراف در سال ۱۷۸۹ داشتند دیگر چندان فاصله ای ندارد، یعنی [در موقعیتی قرار دارد که] نه تنها از نظر اجتماعی زائد شده است بلکه بکامع اجتماعی نیز میباشد و همچون اشراف آن زمان هرچه بیشتر بصورت طبقه ای درمیآید که فقط در حد بچیپ زدن درآمدهاست.

او صرفا از راه اقتصادی و بدون هیچگونه شعبده بازی تفسیرآمیز موجب این دگرگونی موضع خود و ایجاد طبقه جدیدی یعنی بیرولتاریا گردید. ازین گذشته، او بهیچوجه نمیخواست از عمل و تحریر خود چنین نتیجه ای بگیرد بلکه برعکس این امر بوسیله قهر مقاومت ناپذیری بر خلاف میل و سیر خلاف منظور او صورت گرفت، نیروهای تولیدی خود او از دستگاهی که آنها را رهبری می کرد سبقت گرفتند و با الزامی طبیعی تمام جامعه بورژوازی را بسوی زوال یا دگرگونی سوق میدهند. و اگر بورژواها اکنون بقهر روی آورده اند تا "وضع اقتصادی" در حال ورشکستگی را از سقوط نجات بدهند تا بوسیله فقط ثابت میکنند که مثل آقای دورینگ اسیر همان اشتباه شده اند که گویا "موقعیتهای سیاسی" علل تعیین کننده وضع اقتصادی میباشند، و کاملا مثل آقای دورینگ تصور میکنند که گویا میتوانند

بوسیله "عامل ابتدائی"، بوسیله "قهر بلا واسطه سیاسی" آن "حقایق طراز دوم" - وضع اقتصادی و تکامل گریز ناپذیر آنرا تغییر بدهند و بنابراین ناشی از اقتصاد ماشینی بخار و دستگاه ماشینی مدرنی را که توسط آن بحرکت درآمده است و دارد سترجهائی و تکامل امروزه بانکها و اعتبارات را بوسیله تسویههای کوپ و تفنگهای ماورزه دوباره از صحنه جهان محسوسازند .

فصل دوم

در اینجا ما "قهر"ی را که آقای دورینگ فا در مطلق میداند قدری بیشتر مورد دقت قرار میدهیم. روبین سون^۱ با شمیری که در دست دارد "فرای تانک را برده خود میسازد. او شمیر را از کجا آورده است؟ در جزیره فانتزی روبین سون هم تا بحال خنجر از درخت روئیده نشده است و آقای دورینگ از دادن هرگونه پاسخی در این مورد عاجز مانده است. ما حتی داریم فرض کنیم: بهمان سادگی که روبین سون توانست شمیری تهیه کند، فرای تانک هم در یک صبح زیبا هفت تیر بر در دست ظاهر می شود و آنوقت تمام مناسبات "قهر" وارونه میشود: فرای تانک دستور میدهد و روبین سون باید اطاعت کند. ما از خوانندگان پوزشی طلبیم که تا این حد دقیق بد استناب روبین سون و فرای تانک که در واقع در خور بازیهای کودکان است و نه در شان علم، مراجعه می کنیم. ولی چه میتوان کرد؟ ما مجبوریم متد بدیهی (۱) آقای دورینگ را منصفانه مورد استعمال قرار دهیم و اگر در این رابطه با شما در دنیای محض کودکانه ای محصور میمانیم تقصیر از ما نیست. باری هفت تیر بر شمیر فائق میاید و باین ترتیب برای کودکانه ترین بدیههگرایان نیز بخوبی قابل درک خواهد بود که تنها یک عمل ارادی نیست بلکه برای اجرای آن شرایط مقدّماتی بسیار واقع بینانه ای لازم است یعنی ابزاری که نوع کامل تر آن بر نوع نا کامل ترجیره میشود و این ابزارها همچنین باید تولید شده باشند، آنچه بطور ضمنی بازگو کننده آنست که تولید کننده ابزار قهر کاملتر - سلاح آتشین - بر تولید کننده ابزار نا کاملتر چیره میشود و در یک کلام پیروزی قهر منوط به تولید سلاح ها میباشد و این نیز بنوبه خود بطور کلی مربوط به تولید بوده و بنا بر این در رابطه با "قدرت اقتصادی" است در رابطه با "وضع اقتصادی" است، در رابطه با وسائل مادی است که در دسترس قهر قرار دارد.

* سرگذشت موهوم دورینگ تحت تاثیر قهر قرار دارد. [حرکت] حقیقی و پیشروند [تاریخ تحت تاثیر] آن موفقیتهای مادی [قرار دارد] که باقی می مانند. (یاد داشت انگلس در بخش دوم کتاب "آنتی دورینگ": اقتصاد سیاسی، فصل سوم، ادامه تئوری قهر. احتمالاً سال ۱۸۷۶).

(۱) Axiomatique متد فلسفی منوط به بدیهی بودن موضوعات بدون اقامه

دلیل.

امروزه قهر عبارت است از : ارتش و ناوگانهای جنگی و همانطور که همه میدانیم بر خلاف منافع ما بخاطر این دو مبالغ سرسام آوری خرج میشود . البته قهر نمیتواند پول بسازد، بلکه میتواند پولی را کسب کند تا مستحضر بماند و آنهم زیاد فایده مای ندارد و باز - همانطور که ما در مورد ملیاردهای فرانسوی (۱) دیدیم این نیز بر خلاف منافع ماست و نتیجه چندانی ندارد . بنابراین پول باید سرانجام بوسیله تولید اقتصادی بدست آید و در اینصورت باز قهر توسط آن وضع اقتصادی که تامین کننده وسائل تجهیز و کسب ابزار کار آنست، مشخص میگردد .

ولی موضوع بهین جا ختم نمیگردد . تصادفاً هیچ چیز بیشتر از ارتش و نیروی دریائی به شرائط مقدماتی اقتصادی وابسته نباشد . تجهیزات نظامی، ترکیب بندی، تشکیلات، تاکتیک و استراتژی پیش از هر چیز وابسته بسطح تولید و وسائل ارتباطی هر زمان میباشد . در این میان، اختراع سلاحهای بهتر و تغییر کیفیت سپاه بود که موجب اثرات دگرگون کننده ای شد، نه " خلافت های آزاد شعور" رهبران نظامی نابغه . تاثیر رهبران نظامی در بهترین حالت منحصر بآن میشود که شیوه جنگ را با سلاح ها و جنگندگان جدید منطبق سازند . (۲)

در اوائل قرن ۱۴ باروت توسط اعراب اروپای غربی آورده شد و همانطور که هر کس میداند، شیوه جنگ را کاملاً دگرگون ساخت. بکار بردن باروت و سلاح آتشین بهیچوجه يك عمل قهرآمیز نبود بلکه يك پیشرفت صنعتی و بنابراین اقتصادی بود . صنعت، صنعت است حال چه در خدمت ایجاد وجه در خدمت نابودی اشیا باشد . رواج سلاحهای آتشین نه فقط در خور شیوه جنگ بلکه همچنین

(۱) اشاره به ۵ میلیارد فرانکی است که پس از جنگ ۱۸۷۰ - ۷۱ فرانسه و آلمان بعنوان خسارت جنگی بموجب معاهده صلح ۱۸۷۱ - ۷۳ بفرانسه تحمیل شد .

بوسیله ای، قهر مخارج ارتش را تامین میکند؟ بوسیله پول . بنابراین بار دیگر بلافاصله وابسته بتولید میشود . نیروی دریائی و سیاست آن را در نظر بگیرید (۳۴۰ - ۳۸۰ قبل از مبدأ تاریخ متداول) . اعمال قهر در مورد متحدین، بعلت کمبود وسائل مادی در جنگهای طولانی و شدید، مواجهه با شکست شد . کشتیهای جنگی انگلستان که زاده صنعت بزرگ بودند، ناپلئون را شکست دادند . (یاد داشت از انگلستان در قسمت دوم "آئینشی دورینک" اقتصاد سیاسی، فصل سوم ادامه تئوری قهر احتمالاً سال ۱۸۷۶)

(۲) در این قسمت شرح مبسوطی در نوشته اصلی وجود داشته که بعداً توسط خود انگلستان از نوشته اولیه حذف شده است . این قسمت تحت عنوان " تاکتیک نیروی توپخانه از اهل مادی سرچشمه میگردد . ۱۷۰۰ - ۱۸۳۰ " جداگانه نگهداری و بعداً چاپ شده است .

در مناسبات آقائی و بردگی سیاسی نیز تاثیرات دگرگون کننده ای باقی گذاشت. لازمه بدست آوردن باروت و سلاح های آتشین، صنعت و پول بود و این دورا شهروندان در اختیار داشتند و باین جهت اسلحه شهرها و رژیم سلطنتی در حال ترقی متکی بآنها بر علیه اشراف فتودال بود. دیوارهای سنگی قلاع اشراف که تا آن زمان دسترس ناپذیر بودند بوسیله توپهای شهر نشینان فرود آمدند، گلوله تفنگهای پیروزواری زده پولادین اشراف را خورد کرد. همسراهما در هم شکستن نیروی سواره نظام سراپا مسلح اشراف، حکومت آنها نیز در هم ریخت پاتکامل پیروزی پیاده نظام و نیروی توپخانه بطور پیروز افزونی تعیین کنند. ترین بخش نیروهای مسلح شدند. بر اثر وجود توپها لازم آمد که برای اداره جنگ بخش فرعی صنعتی کاملا نوینی یعنی بخش مهندسی نظامی ایجاد گردد. تکمیل ساختمان سلاحهای آتشین بسیار آهسته صورت میگرفت. توپها وسیله کند رو و پیر زحمتی بودند و تفنگها با وجود اختراعات جداگانه هنوز نارس بودند. بپنجاه سال طول کشید تا تفنگی بوجود آید که برای مسلح ساختن مجموعه پیاپی در نظام قابل استفاده بود. تازه در اوایل قرن ۱۸ تفنگ چاشنه دار مجهز به سر نیزه توانست سر انجام بجای نیزه، سلاح پیاده نظام گردد. پیاپی در نظام آن زمان عبارت بود از قاسد ترین عناصر اجتماع که با وجود تمرینات دقیق بهیچوجه مورد اطمینان نبود و بزحمت متشکل نگاهداشته میشد و اکثرا از اسیران جنگی که سربازان حرفه ای شاهزادگان شده بودند، تشکیل مییافت و تنها شکل جنگی که ضمن آن، این سربازان میتوانند سلاح جدید را بکار ببرند تا گنیک خط مستقیم بود.

که در زمان فردریک دوم باوج خود رسیده بود. تمام پیاده نظام يك ارتش در صفوف سه نفره در محیط يك مربع بسیار وسیع که میان آن خالی بود قرار میگرفتند و طبق آئین نبرد همه یکجا حرکت میکردند. حد اکثر یکی از دو جناح این مربع مجاز بود که قدری پیشروی و یا عقب نشینی کند. این توده عاجز در مانده فقط زمانی که در میدان جنگ کاملاً سطحی قرار میگرفت و حرکت بسیار کندی داشت (هفتاد و پنج قدم در دقیقه)، میتواند بطور منظم حرکت کند. تغییر مقررات آئین نبرد بهنگام کارزار غیر ممکن بود. بعضی آنکه پیاده نظام در معرض آتش قرار میگرفت تکلیف پیروزی یا شکست در مدت بسیار کوتاهی با يك ضربت تعیین میشد.

در جنگ اسطال آمریکا گروههای شورش که در واقع فسادتصرین بودند ولی بهترین میتوانند با تفنگهای سر پرآماده خود تیر اندازی کنند، در مقابل این صفوف عاجز و در مانده قرار میگرفتند. اینها برای خصوصی ترین منافع خود می جنگیدند و بنا بر این مانند سربازان حرفه ای سر از خدمت بازنمی زدند و برخلاف آنچه آرزوی انگلیسیها بود با صفوف جنگی در میدانهای مسطح با دشمن مصاف نمیدادند بلکه بصورت گروههای کوچک پراکنده بیضاماری که حرکت سریعی داشتند

در پناه جنگها با دشمن در میافتادند .

در اینجا صف بندی ناتوان بود و از دشمنان نامرئی و غیر قابل دسترس شکست خورد . جنگ در صفوف نامنظم یک شیوه جدید نبرد که نتیجه تغییر در کیفیت قشون بود - کشف شده بود .

آنچه را که انقلاب آمریکا شروع کرده بود ، انقلاب فرانسه نیز در زمینه امور نظامی تکمیل کرد . وی نیز در برابر سربازان حرفه ای با تجربه حکومت ائتلافی ، توده های کم تجربه ولی بیشمار را که از طرف مجموعه ملت عرضه شده بود ، بسیج نمود . اما با این توده ها فقط دفاع از پاریس ممکن بود ، یعنی آنکه ناحیه خصوصی محافظت میشد و این امر نمیتوانست بدون پیروزی در یک نبرد عظیم پهناور صورت پذیرد . نبرد نیروی توپخانه به تنهایی کفایت نمیکرد ، میبایستی شکلی برای استفاده از توده ها نیز پیدا میشد و این امر بصورت ستونهای نظامی انجام گرفت . نظم ستونهای نظامی سربازان کم تجربه نیز امکان میداد که بطور نسبتاً منظم و حتی با سرعت بیشتری حرکت کنند * صد قدم و بیشتر در دقیقه و اجازه میداد که اشکال خشک و جامد نظم صفوف قدیمی در هم شکسته شوند و بتوان در هر ناحیه و حتی در نا مساعدترین اراضی جنگید و واحد های نظامی را بطور مناسبی گروه بندی کرد و در رابطه با نبرد نیروی توپخانه پراکنده خطوط دشمن را متوقف ساخت ، سرگرم نمود ، خسته و فرسوده کرد تا لحظه ای که موقعیت حساسی بدست میاید ، با نیروی ذخیره ، در هم شکست . باین ترتیب شیوه جنگی نوینی که مبتنی بر ارتباط میان ستونهای نظامی و دستجات سربازان پراکنده و تقسیم بندی ارتش - سه لشکرها یا سپاههای مستطبی که شامل همه بخشهای نظامی بود و بوسیله ناپلئون از لحاظ تاکتیکی و استراتژیکی بطور کامل تکمیل یافته بود ، بصورت ضرورتی در آمد - مخصوصاً بوسیله عناصر سربازی تغییر یافته انقلاب فرانسه . ولی این [شیوه جنگی] دو شرط مقدماتی تکنیکی بسیار مهم دیگر هم داشت :

یکی وسیله حمل و نقل سبک تری برای توپهای صحرایی بود که توسط گریبوال ساخته شده بود و تنها بوسیله آن حرکت سریع تری که اینک اضطراری شده بود امکان پذیر میبود و دیگری تفنگ قشوداری که از سال ۱۷۷۷ در فرانسه مرسوم شده بود و برخلاف تفنگهای سابق که قشوداری آنها مستقیم بود و لوله شان قرار داشت دارای خمیدگیهایی شبیه تفنگ شکاری بود و این امکان را بوجود میآورد که بتوان بوسیله آن یک سرباز واحد را بدون خطا هدف قرار داد . البته بدون این پیشرفت ایجاب دستجات پراکنده نظامی مجهز به تفنگهای قدیمی غیر مقدور بود .

سیستم انقلابی مسلح ساختن تمام خلق ، بزودی بیک خدمت وظیفه اجباری محدود شد (شروتمندان میتوانند با پرداخت مبلغی ، افراد دیگری را بجای خود بسربازی بفرستند) و از طرف اکثر دولتهای بزرگ قاره [اروپا] مورد قبول قرار گرفت . تنها پیروس بود که سعی میکرد بوسیله سیستم

دفاع کشوری [۲۲] خود از قدرت جنگی مردم تا حدود زیادی استفاده کند. علاوه بر این پروس اولین کشوری بود که در فاصله سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۶۰ تمام نیروی پیاده نظام خود را بجای تفنگهای سوری که برای مدت کوتاهی نقش جنگی قابل استفاده ای را بازی کرده بودند، با جدیدترین سلاح یعنی تفنگهای ته پرزانوشی مجهز ساخت. او پیروزیهای سال ۱۸۶۶ خود را مدیون این تجهیزات دو گانه بود (۱).

در جنگ آلمان و فرانسه ابتدا دو ارتش در برابر یکدیگر قرار گرفتند که هر دوی آنها مجهز به تفنگهای زانوئی ته پر بودند و در واقع هر دو آنها - مثل ایامی که از تفنگهای ساچمه ای بی انحنای قدیمی استفاده میشد - دارای شکل تاکتیک عمدتاً یکسانی بودند با این تفاوت که پروسیها با بکار بردن ستونهایی که شامل یک گروهان بودند این کوشش را بعمل آوردند که شکل جنگی تازه ای را که مناسب با تسلیحات جدید بلند پیدا کنند.

اما وقتی در ۱۸ آگوست، در سنت پروات [۳] گارد پروس ستونهای گروهانی را بطور جدی مورد آزمایش قرار داد، پنج تیپ نظامی که بیشتر از همه درگیر بودند حد اکثر مدت دو ساعت بیش از یک سوم نیروی خود را از دست دادند (۱۷۶ افسرو ۱۱۴ سرباز). از آن به بعد ستون های گروهانی دست کمی از ستونهای تپسی و شیوه مصاف رود روی جنگی نداشتند. دیگر از این آزمایش که واحد های نظامی بطور در بست در معرض آتش سلاحهای دشمن قرار داده شوند اجتناب می شد و آلمانها فقط بصورت گروههای کوچک و شراکم تفنگ از می جنگیدند، آنچه که در گذشته خود بخود پس از متلاشی شدن ستونهای نظامی در زیر رگبار گوله های دشمن صورت میگرفت و از طرف فرماندهان بعنوان تیرد و بی انضباطی با آن مبارزه می شد به همین گونه دویدن تنها نوع حرکتی شد که در هنگام قرار گرفتن در تیررس دشمن، انجام میگرفت. باز هم سربازها کمتر از افسر بود و در معرض آتش تفنگهای ته پر، تنها شکلی از جنگ را که تاکنون نتیجه بخش بود بر حسب فریزه پیدا کرده و علیرغم مخالفت لجوجانه دستگاه رهبری آنها پیروز شدند به پیشبرد.

با جنگ آلمان و فرانسه نقطه عطفی که اهمیت کاملاً بی نظیری داشت بوجود آمده است، اولاً سلاحها آنقدر تکمیل شده اند که پیشرفت تازه دیگری که بتواند تاثیر دگرگون کننده ای داشته باشد، غیر ممکن شده است. وجود توبهائی که بوسیله آنها میتوان یک تیپ را - تا فاصله ای که چشم تشخیص میدهد - هدف قرار داد و تفنگهایی کمیتوانند همین کار را در مورد یکایک سربازان انجام دهند و برای پر کردن آنها مدت کمتری وقت صرف میشود تا هدف گیری با آنها، باین ترتیب دیگر

(۱) منظور جنگ اطریشر و پروس در سال ۱۸۶۶ است. توضیح مترجم.

تمام ترقیات بعدی در جنگ صحرایی، کم و بیش بی تفاوت خواهند بود. لذا دوره تکامل از اینسو عمدتاً به پایان رسیده است ولی نکته دوم اینست که این جنگ تمام کشور های بزرگ قاره [اروپا] را مجبور کرده است که سیستم دولتی کشوری شدید یافته پروس را در کشور های خود مرسوم سازند و باین وسیله بار سنگین ارتشی را تحمل کنند که بر اثر آن در مدت کوتاهی جبراً بناهوی خواهند گراشتند. ارتش هدف اصلی دولت است که خود بالقوه هدف شده است. خلقها نیز فقط برای آن وجود دارند که سر باز ارائه بدهند و وسائل تغذیه آنها را فراهم سازند. مملتاریسم بر اروپا مسلط شده و آنرا بلعیده است. اما این مملتاریسم نطفه ناپودی خویشرا نیز در خود حمل میکند. رقابت بین یکایک کشور ها، آنها را از یکسو مجبور میکند که هر سال پول بیشتری برای ارتش، ناوگان ها، آتشبار ها و غیره مصرف کنند و بنا بر این در شکستگی مالی را هر چه بیشتر تسریع کنند و از طرف دیگر با خدمت نظام وظیفه عمومی موضوع را هر چه بیشتر جدی سازند و سرانجام باین وسیله تمام خلق را با استعمال اسلحه آشنا نمایند و آنها را قادر سازند که در یک لحظه مشخص اراده خود را در مقابل سلطه فرماندهان نظامی پیش ببرند و زمانی که توده خلق - کارگران شهری و روستائی - دارای اراده بشود، این لحظه فرا خواهد رسید. *

اینچاست که ارتش شاهزادگان مدل پارتش خلق میشود، دستگاه ماشینی بی کفایتی خود را نشان میدهد و مملتاریسم در بالکنیک تکامل خود ناپود میگردد. آنچه را که در مکرانی بورژوازی ۱۸۴۸ - درست بخاطر اینکه بورژوازی بود و نه پرولتاریائی - نتوانست انجام بدهد یعنی اینکه نتوانست اراده ای را که محتوای آن منطبق با وضع طبقاتی توده های زحمتکش باشد، بآنها بدهد - سو سیالیسم بدون کم و

در صحنه تنازع بقا و خطابه های غمگین دورینگ علیه جنگ و اسلحه، این ضرورت چشم گیر تر میشود که یک حزب انقلابی با مبارزه نیز آشنا باشد. این امکان وجود دارد که انقلاب فراراه او قرار گیرد، اما نه بر علیه دولت نظامی - بوروکراتیک کنونی، این عمل از نظر سیاسی بهمان اندازه جنون آمیز خواهد بود که تجربه بالف (دارمورد جهش فوری از ارگان عالی دولتی [کمیونیزم] بود. آری حتی از این هم جنون آمیز تر خواهد بود. زیرا ارگان عالی دولتی [انقلاب فرانسه] یک حکومت بورژوازی و دهقانی بود. ولی در مقابل دولتی که بورژواها بدنیال حکومت کنونی، تشکیل خواهند داد حزب میتواند مجبور به برداشتن گامهای انقلابی و حفظ قوانینی که خود بورژوازی بوجود آورده است، بشود. باین جهت خدمت وظیفه منطبق با منافع ماست و بایستی بخاطر آموختن قانون نظامی مورد استفاده همگان قرار گیرد مخصوصاً از طرف کسانی که تحصیلاتشان بانها اجازه میدهد که بعنوان داوطلب یکساله، تعلیمات نظامی لازم برای نیل به درجه افسری را فرا گیرند.

(یاد داشت، از انگلس بر قسمت دوم کتاب آنتی دورینگ " اقتصاد سیاسی،

بخش سوم، ادامه تئوری قهر، احتمالاً ۱۸۷۶)

(۱) Francois-Noel Babeuf (۱۷۶۰-۱۷۹۷)، انقلابی فرانسوی، کمونیست
تخیلی، سازمان دهنده " توطئه مساوات طلبان ".

کاست اجرا خواهد کرد - و این بمعنی ملاحی شدن میلیتاریسم و بهمهراه آن تمام ارتش‌های موجود، از درون خواهد بود. این یکی از اصول اخلاقی تاریخ پیاده - نظام مدین است، اصل اخلاقی دیگری که ما را مجبور به مراجعه مجدد به آقای دورینگ میکند اینست که تمام تشکیلات و شیوه نبرد ارتش و در نتیجه پیروزی و شکست وابسته بودن خود را بشرايط مادی یعنی شرايط اقتصادي باثبات میرساند یعنی وابستگی به عناصر انسانی و تسلیحاتی و بنا بر این وابستگی به کیفیت و کمیت مردم و تکنیک. فقط يك خلق صیاد مثل مردم آمریکا میتوانند شیوه نبرد گروههای کوچک پراکنده را بار دیگر کشف کنند و آنها صرفاً بدلائل اقتصادی، شکارچی بودند - درست بهمان دلیل که اکنون بانکی های قدیمی ایالات متحده، تبدیل به دهقانان، کارخانه داران، دربانان و بازرگانانی شده‌اند که اینک نه در جنگهای طبیعی بلکه هرچه ماهرتر در زمینه اسپکولاسیون [سفته بازی] جنگو گریز میکنند و اینرا در سطح وسیعی بسط داده‌اند. فقط انقلابی مانند انقلاب فرانسه کمرد مخصوص دهقانان را آزاد میسازد میتواندست ارتش تورهای و با آن اشکال آزاد جنبش را بیابد که در آن اشکال که نهوا نعطاف ناپذیر خط منظم مضمحل شد [آرایش خط منظم] که معکوس کنند [حاکمیت] استبدادی بود که [این آرایش] مدافع آن بود. پیشرفت های نظامی - همانند تکنیک - مختص آنست که قابل استفاده شدند و مورد استفاده نیز قرار گرفته بلافاصله بطور تقریباً قهر آمیزی موجب تغییرات و حتی تحولاتی در شیوه نبرد گردیدند. و علاوه بر آن همانطور که ما در اینجا و آنجا دیدیم - این امر اکثرآ بر خلاف اراده رهبران نظامی صورت گرفت. ازین گذشته امروزه حتی يك درجه دار سعی میتواند برای آقای دورینگ توضیح بدهد که شیوه جنگی تا چه حد به بنیه تولیدی و وسائل ارتباطی سرزمین های پشت جبهه و میدان جنگ يك کشور وابسته میباشد. مختصر کلام: همه جا همیشه، شرايط و وسائل قدرت اقتصادی هستند که "قهر" را به پیروزی میرسانند و بدون آنها قهر، موجودیت خود را از دست خواهد داد و هر کس که بخواهد طبق اصول دورینگی مسائل مربوط به جنگ را از موضع مخالف اصلاح کند، چیزی جز تنبیه نصیحت نخواهد شد. *

و اینک از خشکی بدریا میرویم، آنچه که تنها در ۲۰ سال اخیر در گرونی عمیق کاملاً متفاوتی را با ارائه میدهد. کشتی جنگی جنگهای کریمه، چوبی و دارای دویا سه طبقه و مجهز به ۶۰ تا ۱۰۰ توپ بود و هنوز عمدتاً بوسیله بادبان حرکت میکرد و ماشین بخار ضعیف آن، فقط جنبه کمکی داشت. اینها بطور کلی [توپهای] ۲/۵ تنی را که گوله های ۱۶ کیلوئی داشتند و علاوه بر آن تعداد کمی هم توپهای ۴/۷ تنی را که گوله های ۳۴ کیلوئی داشتند، حمل میکردند.

* در ستاد ارتش پروس نیز از این موضوع کاملاً آگاه میباشدند. آقای مارکس به نس، افسر جزو ستاد ارتش (بقیه در صفحه بعد)

مقارن اواخر جنگ و سائل نقلیه دریائی شناوری که از زره آهنینی پوشیده شده بودند، وارد صحنه گردیدند که غولهای پر درد سر و تقریباً بی حرکتی بودند ولی توپهای آن زمان صدمه بآنها وارد نسیاوردند. پس از مدت کوتاهی کشتی های جنگی نیز مجهز به زره آهنینی که در ابتدا بسیار نازک بود، شدند، بطوریکه پوشش آهنی با ضخامت ۱۰ سانتی متر، زره بی نهایت سنگینی بشمار میآید. اما پیشرفت نیروی توپخانه بزودی پوشش زرهی را کهنه و بی ارزش ساخت. در برابر هر نوع ضخامت پوشش زرهی که بترتیب مورد استعمال قرار میگرفت، توپهای سنگین نوینی اختراع میشدند که با آسانی آنها را از هم میدرید. باین ترتیب ما اینک از یکسو با پوشش های زرهی با ضخامت ده - دوازده - چهارده و بیست و چهار سانتی متر، سروکار داریم "۱" بنالیا قصد دارد یک کشتی جنگی کفره آن سه فوت ضخامت خواهد داشت سفارش بدهد" و از سوی دیگر با توپهای زانوداری که وزن لوله آنها ۲۵، ۳۵، ۴۰، ۸۰ و حتی ۱۰۰ تن است و گلوله های ۱۵۰، ۲۰۰، ۲۵۰ تا ۱۰۰۰ کیلوئی را تا مسافتهایی که سابقاً افسانه آمیز بنظر میآمدند، پرتاب میکنند. کشتی جنگی امروزی یک غول روئین تن دریائی است که با ماشین بخار پروانه دار، کار میکند و ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ تن ظرفیت و ۶۰۰۰ تا ۸۰۰۰ اسب بخار قدرت دارد و بهر حال - های متحرکی مجهز است که بر روی هر یک از آنها ۴ و حداکثر ۶ توپ سنگین مستقر شده اند و دارای دماغه ایست که در زیر سطح آب قرار دارد و برای غرق کردن کشتیهای دشمن تعبیه شده است. این یک ماشین فول پیکر واحد است که نیروی بخار نه تنها موجب حرکت سریع آن میشود بلکه همچنین هدایت، پهلو گرفتن در ساحل، چرخش برجها، جهت گیری، پر کردن توپها، تخلیه آب سوارو پیاده کردن قایقهای سکن خود تا حدودی بوسیله ماشین بخار کار میکنند - وغیره را به عهده دارد.

با بیان مسابقه میان پوشش زرهی و نیروی آتش توپخانه آنقدر دور است که امروزه تقریباً بطور مرتب با این موضوع روبرو میشویم که حتی کشتی های در دست ساختمان نیز جواپگوی توقعات روز نمی باشند و پیش از آنکه بآب انداخته شوند، کهنه و قدیمی محسوب میشوند. کشتی جنگی مدرن نه تنها یک محصول بلکه نمونه آزمایشی از صنعت بزرگ مدرن است، یک کارخانه شناور است - بهر تقدیر عمدتاً وسیله ای برای بهر دادن پول است. کشوری که صنعت بزرگترین تکامل را در آن یافته است تقریباً انحصار ساختن این کشتیها را در دست دارد. کلیه کشتیهای زره دار ترکیه، تقریباً تمام آنهاست که بروسه تعلق دارند و بیشتر آنهاست که متعلق با آلمان میباشند در انگلستان ساخته شده اند. تقریباً

بقیه زیر نویس صفحه قبل، در یک سخنرانی علمی میگوید. "شالوده امور مربوط به جنگ قبل از هر چیز

بطور کلی ترکیب اقتصادی زندگی خلقها است." روزنامه کنش تسا تیونگ، ۲۰ آوریل ۱۸۷۶،

کلبه پوشش‌های زرهی که بنحوی قابل استفاده میباشند در شفیلد (۱) ساخته میشوند . تنهاسسه کارخانه ذوب آهن در اروپا وجود دارند که میتواند توپهای سنگین تحویل بدهند : وولویچ (۲) و الزویک (۳) متعلق به انگلستان هستند و سومی کروپ، آلمان متعلق دارد . در اینجا با شکارترین وجهی نشان داده میشود که چگونه " قهر بلا واسطه سیاسی " که از نظر آقای ورینگ " علت تعیین کننده وضع اقتصادی " است، برعکس کاملاً زیر پرچم وضع اقتصادی قرار دارد و چگونه نه فقط ساختن بلکه همچنین استعمال وسیله قهر در دریا - یعنی کشتی جنگی - خود شاخه ای از صنعت بزرگ مدرن شده است و اتفاقاً، صدمه چنین وضعی بهیچکس بیشتر نمیرسد تا به قهر و بدولتی که ساختن يك کشتی برایش باندازه يك ناوگان دریائی کوچک قدیمی، خرج بر میدارد و مجبور است شاهد آن باشد که چگونه این کشتیهای گرانقیمت، قبل از آنکه از اسکله خارج شوند، کهنه و بنا بر این فاقه افش میشوند و - مطمئناً او [دولت مربوطه] نیز باندازه آقای ورینگ از این بابت اندوهناک است که :
 " مرد " وضع اقتصادی " یعنی مهندس - اینک در عرصه کشتی بسیار با اهمیت تر از مرد " قهر بلا واسطه " یعنی ناخدای کشتی شده است . اما برعکس هیچ دلیلی برای ناراحت شدن وجود ندارد، که شاهد آن باشیم که چگونه يك کشتی جنگی در این مسافه میان پوشش زرهی و توپ، بطور تصنعی تا آن حد تکمیل میگردد که چه از نظر قدرت حرکتی و چه از نظر مصرف جنگی غیر قابل استفاده میشود . و چگونه این مبارزه در زمینه جنگ دریائی نیز آن قوانین دیالکتیکی حرکت دینامیکی را آشکار میسازد که بر اساس آنها مایلیناریسم نیز همانند هر پدیده تاریخی دیگر در اثر عواقب تکامل خود ، بزوال میگراید .
 بنا بر این در اینجا نیز آشکارا می بینیم [این ادعا] که " عامل ابتدائی باید در قهر بلا واسطه سیاسی ونه در يك قدرت اقتصادی غیر مستقیم جستجو شود " ، بهیچوجه صحت ندارد . برعکس چیزی

(۱) Sheffield يك شهر صنعتی انگلستان است که در گذشته جرودوك نشین یورك بود .
 (۲) Woolwich
 (۳) Elswick

در چنین بنظر میرسد که تکمیل شدن آخرین فرآورد ، صنعت بزرگ در خدمت جنگ دریائی یعنی اورد های خود رو - باین امر که کوچکترین قایق اورد را فکن بر عظیم ترین کشتیها تفوق یافته است، تحقق بخشیده است . (بخاطر داشته باشید که این مطلب در سال ۱۸۷۸ نوشته شده است.)
 جمله ای که در داخل پرانتز قرار دارد ، در سال ۱۸۸۵ توسط خود انگلس بر چاپ سوم کتاب " آنتی ورینگ " افزوده شده است .

که اتفاقاً خود را بعنوان عامل ابتدائی " قهر معرفی میکند، چیست؟ قدرت اقتصادی، در اختیار داشتن وسائل قدرت صنعت بزرگ. قهر سیاسی در دریا که منکی به کشتی های جنگی مدین می باشد، بهیچوجه " بلا واسطه" بودن خود را باثبات نمی رساند بلکه درست همان چیزی است که بوسیله قدرت اقتصادی، تکمیل عالی علم فلزشناسی تسلط بر کارگران فنی ماهر و معادن زغال سنگ بوجود آمده است.

باری همه اینها بخاطر چیست؟ در جنگ دریائی آینده باید فرماندهی کل قوا را آقای روزینک سپرد و او همه ناوگان زرهی دریائی را که ببردگی وضع اقتصادی در آمده است بدون اذرو هنر نمائی های دیگر بسازد، بوسیله " قهر بلا واسطه" خود نابود خواهد کرد.

فصل سوم

"در حقیقت نکته بسیار مهم اینست که تسلط بر انسان بطور کلی (۱) مقدم بر تسلط بر طبیعت اتفاق افتاده است. (یک تسلط اتفاق افتاده است!) بهره برداری از زمین در مقیاس وسیع نمیتواند هیچ گاه و در هیچ کجا بدون بخدمت در آوردن قبلی انسانها - بیکی از اشکال بردگی و یا بیگاری صورت گرفته باشد. هر قرار کردن یک سلطه اقتصادی بر اشیاء منوط به تسلط سیاسی اجتماعی و اقتصادی انسان بر انسان بوده است. چگونه میتوان ارباب بزرگی را تصور کرد - بدون آنکه در آن واحد سیادت بر بردگان، فرمانبرداران و وابستگان غیر مستقیم بخیله راه نیابد؟ نیروی یک فرد - که حداکثر میتواند نیروهای کمکی خانواده اثر تقویت بشود - برای یک زراعت وسیع چه ارزشی میتواند داشته باشد و دارای چه ارزشی میباشد؟ بهره گیری از زمین بسیار گسترش سلطه اقتصادی بر آن - بهیچانی که پیش از نیروهای طبیعی یک فرد باشد - تا عصر حاضر، تا موقعی امکان پذیر شد است که قبل یا همزمان با پایه گذاری این سلطه بر زمین بخدمت گرفتن انسان شده است. در دوره های بعدی تکامل این بخدمت در آوردن ها ملایم تر شده اند. . . . فرم کنونی آن در کشورهای که در سطح تمدن بالا تری قرار دارند کارمزدوری است که با سلطه پلیسی همراه میباشد.

"بنابراین، بر آن اساس امکانات عقلی انواعی از ثروت های امروزی که در سلطه پر امنه بر زمین (۱) و مالکیت بزرگ زمین تجسم می یابد قرار گرفته است بدیهی است که تمام انواع ثروت های دیگر ثروت های موجود از نظر تاریخی بنحوی مشابهی قابل توجهه میباشد؛ و وابستگی غیر مستقیم انسان با انسان - یعنی آنچه در حال حاضر، اساسی موقعیت های از نظر اقتصادی حد اکثر شد یافته را - تشکیل میدهد، نمیتواند خود بخود بلکه فقط بعنوان میراث نسبتاً تفسیر یافته یک انقیاد مستقیم قبلی و سلب مالکیت، درک و توجه گردد.

دورینگ "درسهای اقتصاد ملی و اجتماعی" ج ۲۰، ص ۱۸-۱۹، لایپزیک.

چنین [بود نظریات] آقای دورینگ.

(۱) از نظر دورینگ: انسان بوسیله انسان. (۲) از نظر دورینگ: اشکال.

تسلط بر طبیعت "بوسیله انسان"، منوط به تسلط بر انسان "بوسیله انسان" است .
استدلال : بهره برداری از زمین در مقیاس وسیع، هیچ گاه و در هیچ کجا جز بوسیله رها یا صورت نگر-
فته است.

استدلال برای استدلال : چگونه میتوان ارباب بزرگی را تصور کرد، زیرا ارباب بزرگ باتفاق خانواده ماش
- بدون وجود رها یا فقط میتوانست قسمت کوچکی از اموال خود را کشت و زرع کند .
بنا براین : بخاطر اثبات آنکه انسان برای چیرگی بر طبیعت، باید قبلا انسان را بخدمت خود درآورد،
آقای دورینگ طبیعت را بسادگی به "زمینی در مقیاس وسیع بدل میسازد و باز بدون آنکه معلوم شود که
این زمین بچه کسی تعلق دارد ؟ فورا آنرا به نطفه يك ارباب بزرگ - که طبیعتا نمیتواند بدون وجود رها یا
- زمینش را کشت و زرع کند - در میآورد .

اولا - "تسلط بر طبیعت" و "بهره برداری از زمین" بهیچوجه یکی نیست. تسلط بر طبیعت
- در مورد صنعت در معیار کاملا عظیم تری صورت میگیرد تا در مورد زراعت^{که} تا با امروز - بجای چیرگی بر سر-
الط جوی - مجبور بنمیت از شرائط جوی بوده است .

ثانیا - اگر ما خود را به بهره برداری از زمین در مقیاس وسیعی محدود کنیم، این موضوع مطرح
میشود که این زمین متعلق به کیست، در حالیکه ما ملاحظه میکنیم که از آغاز تاریخ همه اقوام صاحب فرهنگ
بجای "اربابان بزرگ" که آقای دورینگ میخواهد با روش شعبده بازان معمولینش با بقبولاند - و آنرا
"دیالکتیک طبیعی"^[۷۶] می نامد - جوامع قبیله ای و روستائی با مالکیت ارضی مشترک وجود داشته اند .
از هند تا آیرلند - بهره برداری از زمین در مقیاس وسیع - در اصل بوسیله همین جوامع قبیله ای و رو-
ستائی صورت گرفته اند و در واقع گاهی بصورت کشت و زرع اشتراکی زمین های مزروعی بنفع جوامع مربوطه
و گاه بصورت جداگانه - بصورت کشاورزی اقطاعی - که توسط جوامع مزبور برای مدت محدودی بین خانواده
ها تقسیم میشدند در حالیکه حق استفاده از جنگل و مراتع برای همگان، همچنان باقی میماند .
و هنگامی که اقوام هند و ژرمن با رویا مهاجرت کردند سکنه بومی را بقهر بیرون راندند و بصورت مالکیت
اجتماعی به کشت و زرع پرداختند . این حالت هنوز هم نزد اقوام کلت (۱)، ژرمن و اسلاو وجود دارد.
از نظر تاریخی رها یا اسلاوها میشود ثابت کرد و در مورد اسلاوها و ژرمن ها و حتی "بازماندگان" اقوام
کلت هنوز هم بفرم مستقیم فرمانبرداری "روسیه" و یا غیر مستقیم فرمانبرداری "آیرلند" دیده میشود . بزودی
پس از آنکه لاپها (۲) و باسکها (۳) رانده شدند قهر بی پایان رسید . از نظر داخلی، مساوات برقرار
"بقیه در صفحه پسند"

(۱) Kelte اقوام آریایی که با رویا مهاجرت کرده بودند . (۲) Lappes سکنه بومی نواحی قطب
شمال بودند و اینک تعداد کمی از آنها در کشورهای اروپائی زندگی میکنند (۳) Baske باسک ها
قبائلی بودند که قبل از هند و اروپائی ها در اروپا اقامت داشتند . امروز بیش از يك میلیون نفر از آنها
در مناطق غربی جبال پیرنه اسپانیا و تعداد کمتری در جنوب شرقی فرانسه زندگی میکنند . "توضیح مترجم"

در مورد "عمیق ترین مطالعات رشته اختصاصی" آقای دورینگ در زمینه سیاسی و حقوقی* نیز معلوم میشود که او از همه این موضوعات هیچ گونه اطلاعی ندارد و مجموعه آثارش مشحون از ناآشنائی مطلق با نوشته های دورانساز ماورر (۱) است که درباره منشاء قانون اساسی آلمان در قرون وسطی [۸] شالوده مجموعه قوانین حقوقی آلمان - که بعداً بواسطه ماورر آغاز شد و هنوز هم در حال بسط میباشد - و همچنین در باره اشتراك اولیه زمین میان اقوام اروپائی و آسیائی صاحب فرهنگ و توصیف اشکال مختلف هستی و زوال آنها صحبت میکند. هر قدر هم در زمینه حقوقی فرانسه و انگلستان "قدرت اکتسابی نادیده گرفتن" آقای دورینگ، بزرگ باشد، در زمینه حقوقی^{المانی} از اینهم به مراتب بزرگتر است. مردی که در مورد محدودیت افق فکری استادان دانشگاه این اندازه خشمگین است، خودش امروزه در زمینه حقوقی آلمان، حد اکثر در سطح ۲۰ سال پیش این استادان قرار دارد.

بود و با آنکه رجحان هائی که در او طلبانه پذیرفته شده بودند، وجود داشت. آنجا که مالکیت اجتماعی بصورت مالکیت شخصی تک تک دهقانان در آمد، این تقسیم بطور خود بخودی در میان افراد جوامع تا همین شانزدهم تحقق پذیرفت و این امر اکثراً بصورت کاملاً تدریجی انجام گرفت و معمولاً بقایائی از مالکیت اجتماعی بجای خود باقی ماندند. از قهر سخنی در میان نبود و این ابتدا بر علیه بقایای مالکیت اجتماعی [صورت گرفت -] در انگلستان در قرن ۱۸ و ۱۹ و در آلمان عمدتاً در قرن ۱۹. ایسرلند يك حالت استثنائی است. این مالکیت های اجتماعی در هند و روسیه با وجود اشغالگریهای متعدد قهر - آمیز و حکومت های مطلقه بسادگی موجودیت خود را حفظ کردند و پایه های خود را بوجود آوردند. روسیه دلیلی برای آنستکه چگونه مناسبات تولیدی موجب تعیین مناسبات قهر سیاسی میشود. تا اواخر قرن ۱۷ دهقان روسی کمتر تحت ستم بود، مختار بود، و بندرت فرمانبرداری میکرد. اولین فرد خاندان رومانوف (۲) دهقانان را تحت انقیاد در آورد. از زمان پتر (۳) تجارت خارجی روسیه که فقط شامل ضروریات محصولات کشتا و ورزی بخارج میشد، آغاز گردید. باین ترتیب ستم بر دهقانان به نسبت افزایش صادرات که بخاطر آن این ستم بوجود آمده بود، شدت یافت تا زمانیکه کاترین (۴) این ستم را تکمیل کرد و قوانینی برای آن وضع نمود. البته این قوانین با لگن اجازه میداد که هرچه بیشتر به دهقانان تعدی روا دارند و بهرنگونه ستم هر چه بیشتر تشدید یافت. (با داشت از انگلس در بخش دوم کتاب آنتی دورینگ، اقتصاد سیاسی، قسمت چهارم، تئوری قهر، احتمالاً ۱۸۷۶)

(۱) Georg Ludwig Maurer (۱۷۹۰-۱۸۷۲) تاریخ دان آلمانی، تحقیقاتی در مورد نظام اجتماعی آلمان در قرون وسطی و ایام قبل از آن بعمل آورد. او سهم عظیمی در کشفیات تاریخی مربوط به جوامع اشتراکی دارد.

(۲) Michail Fjodrowitch Romanow (۱۵۹۶-۱۶۴۵) که از ۱۶۱۳ تا ۱۶۴۵ تزار روسیه بود

(۳) پتر اول (۱۶۷۲-۱۷۲۵) که از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ بر روسیه حکومت کرد.

(۴) کاترین دوم (۱۷۲۹-۱۷۹۶)، ملکه روسیه، که از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶ تزار روسیه بود.

این نتیجه يك " خلا قهت آزادانه و تجسم " خالص آقای دورینگ است و وقتی او را عامی کند که برای بهره برداری از زمین در مقیاس وسیع وجود اربابان و رعایا ضروری بوده اند . در تمام مشرق زمین، آنجا که جوامع محلی یا دولت مالك زمین است حتی واژه ارباب در زبانها پشان وجود ندارد و آقای دورینگ میتواند در این باره از حقوق دانان انگلیس اطلاعاتی کسب کند - که در هندوستان بهمین سوال پیچیده خود را با این سوال که مالك زمین کیست؟ همانطور دچار مکافات کرده بودند که دوك رويس - گراپیس - شلا نیز - لوین اشتاین اوپر والد ، هانری ۱۷۲۳م بخاطر این سوال که : نگهبان شب کیست؟

در شرق، نخست ترکها در کشور های تحت اشغال خود - نوعی فتودالیم اربابانه را مرسوم ساختند. یونان از عصر قهرمانی با يك دسته بندی [اجتماعی] با عصره تاریخ گذشت که ظاهرا بنوبه خود محصول يك جریان طولانی و ناشناس مقدماتی بود . اما در آنجا نیز زمین عمدتا بوسیله دهقانان مستقل مورد بهره برداری قرار میگرفت. اراضی بزرگ اشراف و روسای قبائل حالت استثنائی داشتند و بعدا نیز خود بخود از بین رفتند. ایتالیا عمدتا توسط دهقان، زراعی شد ، هنگامی که در آخرین ایام جمهوری روم، زمین های زراعتی بزرگ - لا تیفوندی ها (۱) دهقانان اقطاعی را بیرون راند و بردگان را جا نشین آنها ساخت و همزمان با آن د امپروری را جایگزین زراعت کرد و همانطور که پلینیوس (۲) مینویسد، ایتالیا را بنا بر روی کشاورزی، در قرون وسطی، شیوه زراعی بتنام اروپا مسلط بود (مخصوصا در مورد آباد ساختن زمین های لم بزرگ)، بدیهی است که در رابطه با مسئله مورد بحث ما، اینکه آیا دهقانان موظف به پرداخت سهمی ب ارباب فتودال بوده اند یا نه و این سهم چگونه بوده است، مطرح نمیشد. گروه های دهقانی فریزی (۳) ساکن سفلاسی (۴)، فلاسی (۵) و راین سفلاسی (۶) در زمین هایی که در ناحیه شرقی رودخانه الب از چنگ اسلاوها در آورده و بکشت و زرع آنها پرداختند ، این کار را بعنوان دهقانان آزادی که بهره مالکانه بسیار مناسبی می برداختند - انجام میدادند. کاری که البته به پیچوجه " یکی از اشکال فروندی (۷) نبود " .

(۱) Latifundium مالکیت ارضی بزرگ در روم قدیم که بعد ها در امریکای لاتین نیز مرسوم شد . " توضیح مترجم " . (۲) Gajus Plinius (۲۳-۷۹) دانشمند علوم طبیعی روم قدیم . او تاریخ طبیعت را در ۳۷ جلد تدوین کرد . (۳) Freisland (۴) ، (۵) Niedersachsen ، (۶) Flamlnd ، (۷) Fron یا Fronde در اصل بمعنای کار بدون اجرت " بیگاری " است که در گذشته دهقانان مجبور بودند برای اربابان و مخصوصا اشراف زمین دار انجام دهند . خدمات فروندی شامل کارهای کشاورزی و خدمات خصوصی و خدمتگاری در قصور اشراف و خانه های اربابان میشد . " توضیح مترجم "

در آمریکای شمالی بزرگترین قسمت کشور بیش از همه بوسیله کار دهقانان آزاد مزروعی شد ، در حالیکه در جنوب ، اربابان بزرگ بوسیله بردگان و فروند ها آنقدر رفق زمین را کشیدند که فقط درختها کاج باقی ماندند و باین ترتیب زراعت پنبه بطور جبری دائما بطرف غرب منتقل میشد . در استرالیا و زلاند جدید تمام کوشش های حکومت انگلستان - بمنظور آنکه بطور تصنعی ، اشرافیت ارضی را بوجود آورد - بی ثمر ماند . مختصر آنکه اگر ما مستعمرات گرم خیز و تحت الحاره را - که آب و هوای آنجا اجازه کار کشاورزی را با اروپائیان نمیداد ، مستثنی سازیم - ارباب بزرگی که بوسیله بردگان و یا فروند ها - پیش ، طبیعت را تحت سلطه خود در آورده و زمین را قابل کشت ساخته باشد ، بصورت یک پیکر تخیلی خالص تجلی خواهد کرد . برعکس وقتی که سرو کله او [ارباب بزرگ] در ایام قدیم نمودار میشود - مثل ایتالیا - نه تنها زمین های بایر را آباد نمی کند ، بلکه زمین های زراعتی را که توسط دهقانان آباد شده اند ، بمراتب مبدل میسازد و تمام سرزمین ها را غیر مسکونی و ویران می نماید . در عصر ما - از زمانیکه تراکم جمعیت ارزش زمین را افزایش داد و مخصوصا از زمانیکه تکامل علم کشاورزی زمین های نامساعد تر را نیز قابل استفاده ساخت - مالکیت بزرگ شروع بآن کرد که در آبادانی زمین های بایر و مراتع در مقیاس وسیعتری شرکت نماید و این کار چه در انگلستان و چه در آلمان بوسیله سرعت زمین - های اجتماعی دهقانان ، صورت گرفت . این امر نیز بدون عمل متقابل نبود . مالکین بزرگ بجای هر هکتار زمین اجتماعی که در انگلستان آباد کردند ، لافل سه هکتار زمین را در اسکاتلند به چراگاه و بالاخره به ضاقتی که صرفا شکار گاه جانوران وحشی بود ، مبدل ساختند .

در اینجا ما با آدای دورینگ مبنی بر اینکه آباد ساختن قطعات بزرگ زمین و بنا بر این تقریبا تمام مناطق مزروعی " هیچگاه و در هیچ کجا " بنحو دیگری جز توسط اربابان بزرگ و رعایا تحقق نپذیرفته است ، سرو کار داریم - ادعائی که دیدیم " منوط " بیک عدم شناخت حقیقتا نا هنجار از تاریخ ، می باشد . بنابراین در اینجا نه این موضوع که در زمانهای مختلف ، تا چه حد - تمام یا بخش بزرگی از زمینها را بزرگان (مثل عصر شکوفایی یونان) و یا فرمانبراران (مثل کاخهای فروندی قرون وسطی) - قابل کشت و زرع کرده اند ، برای ما مطرح میباشد و نه این امر که وظیفه اجتماعی مالکین بزرگ در زمانهای مختلف چه بوده است و آدای دورینگ بعد از آنکه این تصویر تخیلی استادانه را - که نمیدانیم چه چیز آن - شمهده بازی و تقلب های تاریخی اش را مورد اعجاب قرار دهیم ، بها نشان داد ، پیروزندانه اعلام میدارد :

" بدیهی است که تمام انواع دیگر ثروت موجود از نظر تاریخی بنحو مشابهی قابل توضیح

میباشند."

طبیعی است که در این رابطه آدای دورینگ زحمت آنرا بخود نمیدهد که مثلا در باره بوجود آمدن سرمایه حتی یک کله هم ذکر کند .

اگر آقای دورینگ تسلط انسان بر انسان را شرط مقدّماتی تسلط انسان بر طبیعت میخواند، میخواهد بطور عام بگوید که مجموعه موقعیت اقتصادی کنونی ما و مرحله ای از تکامل زراعت و صنعت را که ما امروزه بدان نائل آمده ایم - نتیجه یک تاریخ اجتماعی است که با مناسبات آقائی و نوکری و تضاد طبقاتی مربوط بوده است. در این صورت او چیزی را بیان میکند که از زمان "مانیفست کمونیست" (۱) بر همگان آشکار شده است. اتفاقاً موضوع بر سر این است که بوجود آمدن طبقات و مناسبات سلطه روشن شود و اگر آقای دورینگ برای این منظور فقط یک کلمه "قهر" را درجسته دارد، در این صورت ما تازه بهمان جایی رسیده ایم که در اول کار بودیم. این حقیقت ساده که تحت حکومت قرار گرفته ها و استثمارشدگان در تمام ادوار تاریخ تعدادشان بمراتب بیشتر از حکومت کنندگان و استثمارگران بوده است و بنا بر این قهر واقعی در آنها مستتر است، به تنهایی کفایتنا مالیخولیائی بودن مجموعه تئوری قهر را آشکار سازد. بنا بر این هنوز هم قضیه بر سر توضیح مناسبات آقائی و نوکری است. این مناسبات از طریق دو گانه ای بوجود آمده اند.

زمانیکه بشر از جرگه حیوانات - بمعنی اخگر - خارج میشود، قدم به صفحه تاریخ میگذارد، او هنوز نیمه حیوان رخام، هنوز بی توان در برابر قوای طبیعت، هنوز با همگان خود بیگانه و باین جهت همانند حیوانات تهی دست و بهزمت قادر بتولید است. برابری معینی بر اوضاع حیات مستولی است و برای سران خانواده نیز یک نوع برابری از نظر مقام اجتماعی وجود دارد - لااقل طبقه ای در جامعه وجود ندارد و این حالت تا دوران جوامع اشتراکی زراعت پیشه بدوی خلقبائی که بعداً صاحب فرهنگ میشوند، همچنان ادامه دارد. از همان آغاز کار در هر یک از چنین جوامع منافع مشترکی وجود دارند که حراست از آنها باید بیگانه افراد - اگر چه تحت نظارت دسته جمعی - منتقل گردد؛ حکمیت در مورد منازعات، بفع تجاوز افراد بخارج محدوده استحقاقی شان، نظارت بر آبها، مخصوصاً در سرزمین های گرم خسیز و بالاخره انجام وظائف مذهبی در شرائط بدوی جنگلی.

همین نحوه ما موریت در هر زمان، در جوامع اشتراکی بدوی وجود داشته است. از جمله در قدیمی ترین اجتماعات تعاونی قرون وسطی. فی آلمان که هنوز هم در هندوستان دیده میشود. بدیهی است که اینها با اختیارات محدودی مجهز میباشند که مراحل آغازی قدرت دولتی میباشد. تدریجاً نیروهای تولیدی افزایش مییابند، تراکم جمعیت در یک محل منافع مشترک و در محل دیگر منافع متناقضی میان یکایک جوامع محلی ایجاد میکند؛ و گروه بندیهای آنها در مجموع، بنوبه خود یک تقسیم کار جدید، ایجاد تشکیلاتی برای حراست از منافع مشترک و دفاع در مقابل منافع متضاد را موجب میگردد. این ارگانها که اکنون بعنوان نماینده منافع مشترک کلیه گروهها، در مقابل هر یک از جوامع محلی موضع ویژه و تحت

شرائطی حتی موضع متضادی دارند - بزودی استقلال بیشتری کسب میکنند و این امر تا حدودی بخاطر آنستکه انجام وظیفه - در دنیائی که همه چیز در آن بصورت بدوی جریان دارد - بطور تقریباً بدیهی، موروثی میگردد و تا حدودی نیز بعلمت ضرورتی است که در اثر ازدیاد منازعات با گروههای دیگر پیش میآید .

چگونه این استقلال یافتن وظائف اجتماعی در برابر جامعه - توانسته است با گذشت زمان - تا حد تسلط بر جامعه، افزایش یابد؟ چگونه خدمتگذار اولیه جامعه - هر جا فرصت مناسبی نصیبش شده - خود را رفته رفته با رباب مبدل کرده است؟ چگونه بر حسب موقعیت - این ارباب بعنوان حاکم مستبد شرقی یا ساتراپ (۱) بعنوان شاهزاده قبیله ای یونانی، بعنوان سرکرده اقوام هند و اروپائی وغیره، پدیدار شده است. و بالاخره این موضوع که او تا چه حد در ضمن این تغییر از قهر^{نیز} استفاده کرده است و چگونه سر انجام یکایک افراد حاکم بصورت یک طبقه حاکمه گرد هم آمدند. اینها مطالبی نیستند که ما احتیاج به بررسی آنها داشته باشیم. اینجا فقط موضوع بوسه این است که تشخیص بدیم، تسلط سیاسی، همه جا بر اساس اجرای مابوریت اجتماعی بوده است و تسلط سیاسی تنها وقتی بطور دائمی مستقر شد که اجرای این مابوریت های اجتنابی را تحقق بخشیدند. چقدر حکومت های مستبد در ایران و هند، طلوع و غروب کردند. هر کس بطور کامل دقیقی میدانست که اینها پیش از هر چیز مجری کل آبیاری در آنها سی مجاور رود خانه هائی بودند که بدون آنها، در آن نقاط هیچ گونه زراعتی، میسر نبود. این حق تنها برای انگلیسی های آگاهی یافته محفوظ ماند که این موضوع را نادیده بگیرند. آنها گذاشتند که کانا-لهای عظیم و بند های قدیم از بین بروند و بالاخره اکنون بر اثر قحطی هائی که بطور منظم تکرار میشوند، کشف میکنند که آنها در یگانه عطی احوال ورزیده اند که میتوانند حکومت ایشان در هند را، لا اقل با نسیده از حکومت های قبلی آنها قانونی سازد.

بعواضات این نوع تشکیل طبقه، نوع دیگری نیز در جریان بود، تقسیم کار بدوی در درون خانواده زارم، امکان میداد که در سطح معینی از رفاه یک یا چند نیروی کار بیگانه در اختیار گرفته شوند. این حالت خصوصاً در سرزمین هائی وجود داشت که مالکیت اجتماعی قدیمی بر زمین، در آنها مضمحل شده بود و با آنکه لا اقل کشت و زرع انفرادی بر روی سهمیه زمین خانواده های مربوطه، کشت و زرع دسته جمعی در پیونده را متروک ساخته بود. تولید، تا آنحد تکامل یافته بود که اینک نیروی کار انسانی می-توانست بیشتر از آنچه که برای امرار معاش ساده اش ضروری بود تهیه کند. وسائل نگهداری و تغذیه نیروی کار بیشتری موجود بود و کسانی که میتوانند آنها را بکار گمارند، نیز وجود داشتند، نیروی کار

(۱) Satrap ساتراپها نیول داران قدیمی ایرانی بودند که در مقابل پرداخت سلفی بحکومت مرکزی "پادشاه عصر" اداره امور ایالتی را بعهده میگرفتند. علاوه بر این ساتراپ با پای نسبی بمعنای استبداد گرو زورگومیا شد.

* توضیح مترجم *

دارای يك ارزش شد . ولی جوامع خود آنها و سازمانی که این جوامع بآنها تعلق داشتند، نمیتوانست نیروهای کار اضافی و قابل دسترسی را عرضه کند؛ در عوض جنگ قادر به انجام اینکار بود و جنگ بهمان قدرت بود که موجودیت همزمان گروههای مشترک زیاد در جوار یکدیگر. تا آنزمان نمیدانستند که با اسیران جنگی چه باید کرد . بنابراین آنها را بسادگی بقتل میرساندند و پیشتر از آنهم از گوشت آنها تغذیه میکردند . اما در سطحی که وضع اقتصادی^(۱) اکنون بآن نائل آمده بود، اسیران جنگی ارزش پیدا کرده بودند؛ بنابراین آنها را زنده نگاه میداشتند و از کار آنها در خدمت خود استفاده میکردند . باین ترتیب بجای آنکه قهر وضع اقتصادی را تحت سلطه خود درآورد، برعکس مجبور شد در خدمت وضع اقتصادی قرار گیرد؛ برده داری ابداع شد و بزودی شکل سلطه تولید همه خلقهایی که تکاملشان از حدود زندگی در جوامع اشتراکی قدیم تجاوز کرده بود، گردید و سرانجام نیز یکی از علل اصلی اضمحلال آنها گردید . تازه، برده داری بود که امکان تقسیم کار میان زراعت و صنعت را بمقیاس وسیع تری ممکن ساخت و باین وسیله موجب شکوفائی و رونق دنیای قدیم - سیستم یونان - شد . بدون برده - داری نه حکومت یونان ، نه هنر و دانش یونان و نه امپراطوری روم امکان پذیر بود . و بدون شالوده حکومت یونان و امپراتوری روم، اروپای مدرنی نیز بوجود نمیآید . ما هرگز نباید فراموش کنیم که تمام تکامل اقتصادی، سیاسی و روشنفکرانه، مشروط بموقعیتی بود که در آن برده داری هم ضروری و هم عموماً مورد قبول بود . در رابطه با این مفهوم ما حق داریم بگوئیم که : بدون برده داری کهن، سوسیالیسم مدرنی بوجود نمیآید .

بسیار ساده است که در شیوه بیان کلی به برده داری و نظائر آن تاخته شود و يك خشم و غضب اخلاقی بر سر اینگونه ننگها و زشتی ها فرو ریخته شود . متأسفانه باینوسیله چیزی جز آنکه هر کس میداند - بیان نمیشود . یعنی اینکه آن نظام های کهنه دیگر با اوضاع امروز و احساس ما که تحت تاثیر این وضعیات قرار دارد، منطبق نمیشود . البته باین وسیله ما حتی يك کلمه هم در این باره اطلاع حاصل نمی کنیم که چگونه این نظامها بوجود آمدند، بچه جهت وجود داشتند و چه نقشی را در تاریخ بازی کرده اند و وقتی ما باین مطلب می پردازیم هر چند هم که این موضوع متناقض و ناگوار بنظر برسد - باید بگوئیم که رواج دادن برده داری تحت شرایط آن زمان يك پیشرفت بزرگ محسوب میشد . بهرحال این حقیقتی است که انسانیت از حیوانات شروع شد و بهمیرن جهت وسائل وحشیانه و تقریباً حیوانی را لازم داشت تا بتواند خود را از توحش بیرون بکشد . آنها که جوامع اشتراکی قدیم دوام آوردند، در طی هزاران سال شالوده خشن ترین و ابتدائی ترین شکل دولتی - استبداد شرقی ، از هند تا روسیه - را

(۱) رجوع شود بآثار مارکس - انگلس ، جلد بیستم، صفحه ۱۲ و ۱۳ .

تشکیل دادند. فقط رمواری که اینها [جوامع اشتراکی قدیم] از میان رفتند، خلقها را با بحرکت پیشرونده خود ادامه دادند و پیشرفت اقتصادی بعدی آنها که مبنی بر افزایش و توسعه تولید بود، بوسیله کار بردگان صورت گرفت. واضح است: تا وقتی که قدرت تولیدی کار انسانی تا این حد ناچیز بود که فقط نمیتوانست تولید اضافی مختصری علاوه بر مایحتاج زندگی را ارائه دهد، افزایش نیروهای تولیدی، توسعه و تکامل وسائل حمل و نقل، تکامل دولت و موازین حقوقی، بنیان گذاری علم و هنر، فقط بوسیله یک تقسیم کار پیشرفته، امکان پذیر بود و سیایستی بر پایه و اساس تقسیم کار بزرگ میان توده هایی که صنایع دستی ساده را تهیه میکردند و عده قلیلی که از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار بودند و مدیریت کار، تجارت و امور دولتی را در دست داشتند و بعد ها نیز به علم و هنر پرداختند، [صورت میگرفت] ساده ترین و بدوی ترین شکل این تقسیم کار همان برده داری بود. در شرائط تاریخی دنیای قدیم - بویژه در دنیای یونانی - پیشرفت در جهت جامعه ای که بر اساس تضاد طبقاتی، بنیان گذاری شده بود نمیتوانست فقط بشکل برده داری تحقق یابد. حتی برای بردگان نیز این پیشرفت بود اسیران جنگی که توده بردگان از میان آنها گرفته میشد، بجای آنکه مانند گذشته بقتل برسند و یا در دوران قبل از آن بریان بشوند، اینک لااقل زنده میماندند.

ضمن این فرصت اضافه میکنیم که تا این زمان کلیه تضاد های تاریخی میان استثمار کنندگان و استثمار شوندگان، میان طبقات مسلط و تحت ستم، بوسیله همین تولید تکامل نیافته کار انسانی توضیح داده میشوند. تا وقتی که مردم زحمتکش واقعی، اوقاتشان تا آن حد بمصرف کارهای لازم میرسد که هیچ گونه فرصتی برای بذل توجه به کارهای عمومی جامعه، تقسیم کار، امور دولتی، مسائل حقوقی، هنر و علم و غیره برایشان باقی نمیماند، بایستی همواره یک طبقه خاص وجود داشته باشد که از کار واقعی معاف بوده و باین مسائل بپردازد. و این طبقه هرگز از آن غفلت نرورزد که بنفس خود هر چه بیشتر فشار کار را بر دوش توده زحمتکش تحمیل نماید. تازه افزایش خارق العاده نیروهای تولیدی که بوسیله صنعت بزرگ حاصل شده بود، اجازه داد که کار میان همه اعضای اجتماع، بدون استثنا، تقسیم گردد و باین وسیله مدت کار هر یک از اعضا جامعه آنقدر محدود شود که برای همه باندازه کافی وقت آزاد باقی بماند تا در مسائل عمومی جامعه - چه ثوریک و چه عطی - شرکت نماید. بنا براین تازه اینجا است که طبقه حاکم و استثمار کنندگان سر بار و زائد، حتی خود مانعی برای تکامل اجتماعی شده و بایستی بهر قیمت از میان برداشته شوند - ولو آنکه هنوز هم تا این حد فراوان "قهر بلا واسطه" را در دست داشته باشند.^(۱)

بنا براین وقتی آقای دوربندک در مورد حکومت یونان - بخاطر آنکه بر اساس برده داری پایه گذاری